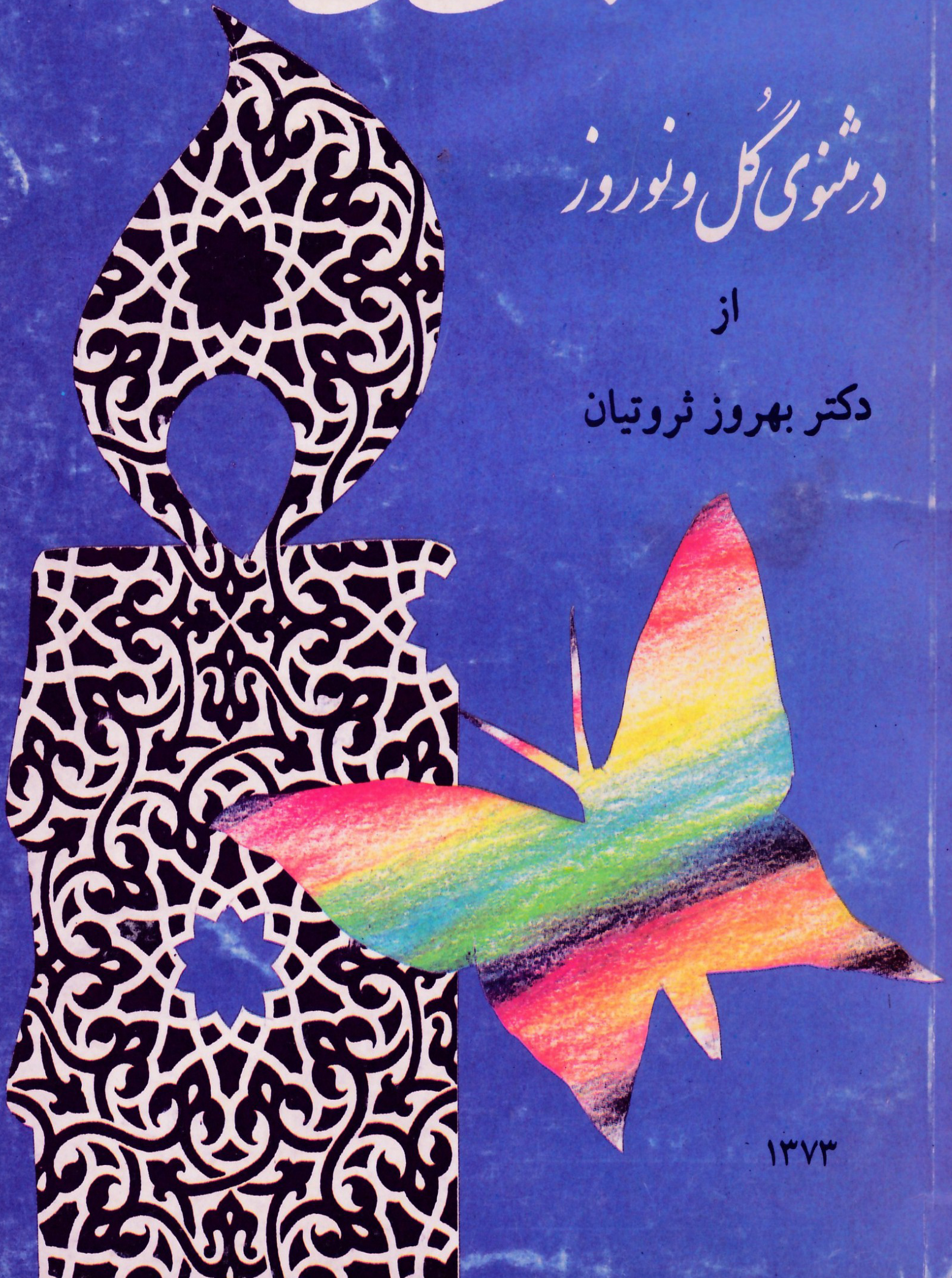


# الفبا رنگارنگ خیار

درشنوی گل و نوروز

از

دکتر بهروز ثروتیان





خواجوی کرمانی

# الفبای شکل خیال

در

مثنوی گل و نوروز

از

دکتر بهروز ثروتیان





الفبای شکل خیال □ دکتر بهروز ثروتیان

□ لیتوگرافی: بگه □ چاپ: صهبا □ حروفچینی: جهانبخشی □ چاپ اول: ۱۳۷۲

□ تیراژ: سه هزار جلد □ ناشر: انتشارات نوید شیراز □ حق چاپ محفوظ است.

□ تلفن دفتر شیراز: ۲۶۶۶۲ - ۰۷۱ □ صندوق پستی: ۷۱۳۶۵/۶۶۶

□ تلفن دفتر تهران: ۸۹۵۹۴۵ □ فاکس: ۲۶۶۶۲ - (۰۷۱)





با سپاس از جناب آقای دکتر حسینعلی بصیری پزشک  
متخصص بیمارستان مرکز قلب تهران و همه همکاران شریف  
ایشان، این دفتر کوچک یادواره‌ایست بسیار ناچیز در برابر  
محبت بیکران همه پزشکان، پرستاران و داروسازانی که زندگی  
خود را ایشارگرانه به دردستانی و درمانده‌ی دردمندان  
بخشیده‌اند.

**دکتر بهروز ثروتیان**

## دربارهٔ مثنوی گل و نوروز

مثنوی رمزآمیز گل و نوروز را صاحب‌قران ملک‌معانی کمال‌الدین محمودبن علی مشهور به خواجوی کرمانی در سال ۷۴۲ هجری به نظم کشیده است.

در این مثنوی شاهزاده نوروز پسر پیروزشاه از نسل ساسانیان در ملک خراسان می‌بوده، وصف شاهزاده خانم گل دختر قیصر روم را از بازرگانی می‌شنود و برای به دست آوردن او راهی دیار غربت می‌شود. خواجو در جریان حوادث این داستان عاشقانه، چندین داستان ضمنی از زبان قهرمانان ساخته و در این منظومه می‌گنجاند که در ظاهر امر همه افسانه‌هایی شیرین و شنیدنی است و اما جملگی به رمز و اشاره بیان اوضاع اجتماعی ایران زمین است که هیچکس - از عوام و خواص - بر جان و مال خود تسلط ندارند، دزدی و راهزنی و دروغ و بدکاری پیداد می‌کند. طبقهٔ حاکم بر جامعه جز بر میخواری و خوشگذرانی به چیزی نمی‌اندیشند و مردم نیز از زندگی جز کار و رنج و بدبختی و ترس و ناامنی بهره‌ای ندارند، درد شاهزادگان عشق‌ورزی و بلای مردم گرسنگی و ناامنی است. رمزهای داستانی افسانه‌ها در کتاب «رؤیای عشق در مثنوی گل و نوروز»<sup>۱</sup> بازگو شده است که کلید رمز آن در ابیات زیر نهفته بود و با توجه به داستان بلبل و باز در مثنوی مخزن‌الاسرار نظامی گنجه‌ای کشف گردیده است.

سخن چون آب راندن دُرفشانی ست	وگرنی قصه‌گفتن قصه خوانی ست
بسی سازند ازین داستان نوایم	ولیکن من بدین ره درنیایم
بیندم لب چو باز از شرح این راز	که گفتن خوش نمی‌باشد ز خود باز
من آن دریادل گوهرفشانم	که باشد حاصل دریا و کانم
نکو دانم بهای گوهر خویش	ولی نتوان شدن قیمت‌گر خویش
دل‌افروزی که پروردم به جانم	نهادم با تو چون گل در میانم

(رؤیای عشق در مثنوی گل و نوروز / ص ۳۳)

---

۱- از انتشارات سیر و سیاحت با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، تألیف بهروز ثروتیان چاپ مردادماه / ۱۳۷۰ شمسی، به مناسبت کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت خواجوی کرمانی.

## خلوتگاهِ دوست

الا ای بادِ گلبوی بهاران      ز سُنْبُلِ کِلَّه‌بندِ گُل‌عذاران  
طیبِ نرگس مَخمورِ بیدار      چراغ‌افروز شب‌خیزانِ اشجار  
عبیرآمیز عطارانِ بستان      تُثُوبِنْدِ عروسان گلستان  
دَمی راحت‌رسانِ روح ما باش      دواساز دل مجروح ما باش  
عنان دل کجا برتابم از تو      که بوی پیر خود می‌یابم از تو  
برآور سر ز طَرْفِ خانقاهش      غُبّاری در رُبّای از خاک راهش  
که آن را توتیای دیده سازم      جهان را جمله در پایِ تو بازم  
وَرَتِ بر آستانِ او بُود راه      برافشان آستین بر ماسوی‌الله  
ز سوزِ سینه‌ام بنمای تابی      وز آب دیده‌ام بفشان گلابی  
چو کردی آشیان بر طَرْفِ آن راغ      بگو با بلبل آوایانِ آن باغ  
که خواجه‌تاکی ای صاحب‌کمالان      بُود نالان و، بر دل کوه نالان  
من آن دَمِ سر به گردون برکشیدم      که خود را خاک آن درگاه دیدم  
چو رُخِ بر آستانِ او نهادم      بر این صورتِ دَرِ معنی‌گشادم

روانم شمعِ خلوتگاهِ او باد

سرم گردی ز خاکِ راهِ او باد

مثنوی گل و نوروز



## پیشگفتار

۱) لله الحمد، برای شرکت در بزم سخن خواجوی کرمانی، سفر دیدار از دیار شعر و هنر این صاحبقران ملک معانی، پیش آمد و در تماشاگه راز مثنوی گل و نوروز، بتان سرو قامت بستان افروزی دیدم که ریحان زلف دسته می بستند و بر برگ نسرين رخسار می ریختند و به مروارید دندان لعل میگون لب می خستند و مشک چینی بر خال شبگون می بیختند و در این غوغا بود که حاجب ابرو بر بالین چشم بیمار آهو کمان کشیده و سر حلقه طناب چنبری گیسو به مهره بازی سرگرم کرده بود و کسی فریاد غم انگیز تنگدستان قرن هشتم ایران را نمی شنید و نیرنگ می پرستان و رنگ قوت روان ایشان را نمی دید که شاعر شوریده کرمان رندانه می سرود:

دهانش کام جان تنگدستان لبش قوت روان می‌پرستان  
گویا شاعر عارف کرمان سر بر آستان پیر درویشان نهاده و اینهمه گنج معنی را از خاک  
راه ایشان یافته و از همان درگاه نیز سر بر آسمان کشیده است که در حق مرشد حق  
ابو اسحاق ابراهیم کازرونی می‌گوید

من آندم سربه گردون برکشیدم که خود را خاک آن درگاه دیدم  
چو رخ بر آستان او نهادم بر این صورت در معنی گشادم  
روانم شمع خلوتگاه او باد سرم گردی ز خاک راه او باد  
در این سفر کوتاه، گردش در شهر اندیشه و هنر خواجه و دیدن صحنه‌های  
خیال‌انگیز آن مقصد اصلی بود که در صحنه عشق گل و نوروز، خیالسازی چند از  
واژگان جادوی چشم و هندوی زلف ظاهر شدند و از چین و زنگ و حبش و شام  
افسانه‌ها ساختند و گفتند: هشتصد سال بود خمره‌ای پر از گوهرهای صورت و معنی  
در خوان کرم دیوان شاعران نهاده بودند، هفتصد سال پیش از این عارفی شوریده از  
ولایت کرمان به نام ابوالعطاء کمال‌الدین محمود بیامد و کیسه‌ای از آن برداشت و  
مشتی صدف لفظ و مروارید معنی به عنوان نمک و چاشنی در آن کیسه ریخت و از  
طره کاخ بلند ادب فارسی برآویخت، ما جادوان و هندوان چین و زنگ نیز از بندیان  
همان کیسه‌ایم و در منزلگاه میانی راه دراز تاریخ ادبیات ایران چشم به راه نشستیم تا  
دانشجویان و شاعران جوان از راه برسند و گرد از چهره ما بگیرند، سکه قدیم و گرانها  
را با تازه‌های بدیع زیبا پیش هم بنهند و به خواست زمان، برای رهایی و رستگاری

انسان رنجیده قرن بیستم، اسطوره‌ای تازه بسازند البته در این راه سخت و پرسنگلاخ شناخت همه اشکال خیال هنرمندان درباره عناصر مادی و معنوی جهان آسان نیست و اما شناسایی جلوه‌های گوناگون سخن شاعران از بدیهی‌ترین خواسته‌های امکان‌پذیر پژوهشگران است و تدوین تاریخ تطّور و تشکیل نمایشگاه تاریخی از شکلهای خیالی هنرمندان با همه کنایه‌ها و گمان‌سازیه‌ها و همانندگیهای آن، در استواری و پایداری فرهنگ و زبان و موجودیت ملتها نقشی سازنده و اساسی دارد و یکی از فصول گسترده دایرةالمعارف هنری زیبا را شکلهای خیالی مربوط به مواد و عناصر جهان محسوس و مادی تشکیل می‌دهد که در آن میان خیالبازی جانوران و گلها و درختان و سنگها و اختران و سازها و آهنگها، هر یکی بخشی بزرگ از آن دریای بیکران را فرامی‌گیرد. شاید در نخستین دید تألیف این دفتر کوچک ناچیز چندان باارزش و دل‌انگیز ننماید و گامی مؤثر به شمار نیاید با اینهمه باید گفت خالی از حُسن شناخت شکل خیال خواجه نیست و شایسته نگاهی لطف‌آمیز است علی‌الخصوص که رشته‌هایی از شرح ابیات و دانه‌هایی از معنی واژه‌های خیال‌ساز به دامن دارد و دستش خالی نیست.

(۲) غرض از شرح ابیات، آشنایی با کنایات و مجازات سخن خواجه یعنی شکلهای خیالی شعر اوست<sup>(۱)</sup> که با همه سادگی بیان گاهی نیازمند تأمل است. باید گفت ابیات زیبای بی‌مانند در مثنوی گل و نوروز بسیار زیاد است و تشبیهات مضمّر (همانندگی

---

(۱) ر.ک: بیان در شعر فارسی، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات برگ، تهران

پنهان و برتر) در شکل خیالی اندامها بیش از صنایع دیگر لفظی و معنوی خودنمایی می‌کند که اغلب ضمن شرح ایات توضیح داده شده است:

فکنده سنبل سر حلقه بر دوش      شده شب سنبلش را حلقه در گوش  
ز خال افکنده سودا در شب تار      به عقرب برده آرام از دل مار  
ز شوق آن نمکدان شکر بار      نمک در شور و شکر رفته در بار  
همچنین ایهام و ایهام تناسب زیبایی خاصی به سخن خواجه می‌بخشد و تقریباً همه جا با ایات می‌گردد.

به رخ شاه فلک را مات کرده      به بی‌مهری زگردون دست برده  
برآورده ز شب روزی که بام است      نموده از حبش چینی که شام است  
بحث از تشبیهات در ایات شاعر خود فصلی دراز لازم دارد و اصولاً خواجه نکات بدیعی و فنون بلاغت در ادب فارسی را همه وقت با دقت و باریکی خاصی در نظر داشته چنانکه هرگاه حرکت و تاب زلف را پیش چشم می‌آورد، از سنبل استفاده می‌کند و چنانچه افتادگی و سرافکنندگی آن در نظر باشد خیال‌ساز بنفشه در صحنه حاضر می‌شود:

چونرگس چشم مستش رفته در خواب      چو سنبل زلف شستش گشته پرتاب  
سهی سروی به سان خرمن گل      بنفشه ریخته پیرامن گل  
بنفشه ریخته بر برگ نسرين      پر از گلبرگ خندان کرده بالین  
کمتریتی است که در آن کلمات معنی مجازی نداشته باشد و در این باب نیز اغلب از

مجاز به همانندی استفاده می‌کند.<sup>(۱)</sup>

گه از لعلش شکر در پسته می‌کرد    به دستان ضیمرانش دسته می‌کرد  
عبیر افشانند از سنبل بر آتش    شرابی دادش از عناب دلکش  
همچنین واژه‌های مجازی، خود گاهی شکل استعاری به خود می‌گیرد و به صورت  
موجودی دیگر در صحنه ظاهر می‌شود چنانکه هندو در معنی مجازی به کار رفته و با  
زدن راه دل و دین به صورت انسانی زنده پیش چشم مجسم می‌گردد و وقوع مجاز و  
استعاره در یک لفظ زیبایی خاصی دارد:

چو هندویش زند راه دل و دین    شکن بر زنگبار اندازد از چین  
البته همه شکل‌های خیالی در یکصد و چند بیت آغازین این شرح آمده است و سپس  
برای خودداری از تکرار این کار فقط به نقل معنی بیت‌ها ضمن جایگزینی معانی  
مجازی و کنایی اکتفا شده است.

لازم به یادآوریست که استعارات خیالی و کنایات در ابیات مربوط به اندامها بسیار  
کمتر از شکل‌های خیالی دیگر است:

استعاره حقیقی<sup>۲</sup>: (لازم استعاره یعنی خندیدن نظیره‌ای حقیقی چون شکفتن در گل به  
همراه دارد.)

گل از شرم رخس خندیده بر خویش    سر سرو از قدش افتاده در پیش

---

(۱) ر.ک: شرح بیت اول در اصطلاح قدما «استعاره مصرحه»  
(۲) در اصطلاح قدما استعاره مکنیه تحقیقیه و استعاره مکنیه تخیلیه با ابهام و پیچیدگی مطرح  
شده است.

کنایه در مصراع دوم و استعاره حقیقی در لفظ عرعر:

ز رشک قامتش در باغ عرعر بمانده پای در گل دست بر سر  
استعاره خیالی:

اگر مرگ آستین من نگیرد قضای بد مرا دامن نگیرد  
نماید بخت نیکم دستگیری کنم در مُلکتِ معنی امیری  
دامن گرفتن قضا، آستین گرفتن مرگ، دستگیری بخت، همه لازم استعاره هستند و  
معنی مجازی دارند و اما وجود دست در مرگ و قضا و بخت و آستین و دامن و  
دستگیری هر سه یعنی مرگ و قضا و بخت، یک امر خیالی است.

۱ - ۲) گاهی تشخیص معنی نهاده در مجاز مشکل می‌نماید و قرینه‌های موجود  
صراحت ندارد:

سرچشمه نوش: دهان؟ - لب؟

گهر پاشنده از یاقوت درپوش شکرریزنده از سرچشمه نوش  
شهد شیرین: دهان؟ - لب؟ / ماه تابان: تن؟ - رخسار؟

نمک در شهد شیرین، شهد در لب قصب بر ماه تابان ماه در شب  
گاهی نیز شکل‌های خیال شاعر تکراری است اگرچه جای کلمات و جمله‌ها در ظاهر  
امر تغییر یافته است:

صید کردن شیر با آهوی چشم:

به آهو شیر گردون صید کرده پلنگان را چو آهو قید کرده

به گیسو ماه را آورده در قید به آهو کرده شیر مست را صید  
شب شامی غلام هندوی او دل شیران شکار آهوی او  
عیب‌گیری چشم بر آهو و یا عیب‌گیری هاروت بر آهوان با دیدن چشم وی، یک معنی  
تکراری است:

گرش هاروت دیدی چشم آهو بسا آهو که بگرفتی بر آهو  
اگر آهو بر چشمش نمیرد بسا آهو که بر آهو بگیرد  
گاهی نیز لفظ و معنی عیناً در دو بیت تکرار می‌گردد:

زنرگس ارغوان بر یاسمن ریخت قدح را از هوا دُر در دهن ریخت  
طناب چنبری از ماه بگسیخت زنرگس ارغوان بر یاسمن ریخت  
گاهی نیز فقط یک واژه تغییر می‌کند و تذروی چو کبکی جلوه گر می‌شود:

چو کبکی جلوه گر در پَرّ طاووس دمانیده بهار از نار کاووس  
بتی از گل دمیده نار کاووس تذروی جلوه گر در پَرّ طاووس  
با اینهمه، ابداعات تازه و بسیار زیبای خواجو، در مثنوی گل و نوروز قابل چشم‌پوشی  
نیست.

نشسته خال شبگونش به مهتاب به رسم باغبانان بر سر آب  
خال سیاه نشسته بر لب چشمه نوش دهان و در زیر گونه مهتابی در برابر باغبانی قرار  
می‌گیرد که در زیر نور ماه بر سر آب نشسته است تا باغ و مزرعه خود را آبیاری بکند و  
کسی آب را به باغ و مزرعه خود نبرد.

۳) باید گفت در این تحقیق همهٔ ابیات مربوط به خال و خط مثنوی گل و نوروز گردآوری و بحث نشده است بلکه همسرم خانم پروین ثروتیان قصد بررسی شکلهای خیالی «چشم و زلف و رخسار» در مثنوی گل و نوروز را داشتند و به شرط شرح ابیات، دیگر شکلهای را نیز در برگهای یادداشت نوشته الفبایی و مرتب کرده‌اند. جای سپاس از ایشان هست و اگر در این کوشش گامی هر چند کوچک در راه شناخت خواجه برداشته شود، همه در گروهت و تشویق ایشان است و بس. با همین هدف شرح ابیات بود که برگه‌ها به صورت الفبایی مرتب گردیده و شماره گذاری شده است:

۱- ابرو. ۲- بنا گوش. ۳- بینی. ۴- پستان. ۵- پیکر. ۶- چشم. ۷- خال. ۸- خد. ۹- خط. ۱۰- دل. ۱۱- دندان. ۱۲- دهان. ۱۳- رخ. ۱۴- زلف. ۱۵- زرخدان. ۱۶- شکم. ۱۷- قامت. ۱۸- لب. ۱۹- میان. ۲۰- ناخن.

بطوریکه جدول آماری کلمات و ابیات نشان می‌دهد واژه‌های خیال‌ساز را از نظر بیش و کمی به ترتیب زیر میتوان مرتب کرد:

پیکر ۴۸ واژه. رخ ۴۴ واژه. زلف ۳۷ واژه. لب ۲۳ واژه. چشم ۱۵، دهان ۱۲، قامت ۹ و خال ۸ واژه ..... الخ.

واژه‌های خیال‌ساز مربوط به هر اندام با بیت شاهد در زیر همان اندام الفبایی و شماره گذاری شده است مثل:

۲۰- ۶) سرو سیمین، اندام ششم = پیکر. واژه بیستم = سرو سیمین ۳۴

به سنبل سرو سیمین در سلاسل چو مه در برج عقرب کرده منزل  
برای آسانی کار دریافت واژه‌های خیال‌ساز، علاوه بر فهرست مطالب اندامها،  
واژه‌نامه‌ای الفبایی نیز در پایان این دفتر ضبط شده است که در واقع یک فهرست  
عمومی است:

شاه فلک (۲۰ - ۱۴)

شمع نوشاد (۲۳ - ۶)

یعنی می‌توانیم در ترتیب ابیات ذیل اندام شماره ۱۴ ترکیب شاه فلک را در شماره  
۲۰، و شمع نوشاد را در ذیل اندام شماره ۶ در شماره ۲۳ به دست بیاوریم:

۱۳۴ (۲۰ - ۱۴) شاه فلک:

به رخ شاه فلک را مات کرده به بی‌مهری زگردون دست برده ۱۰۷

۳۷ (۲۳ - ۶) شمع نوشاد:

قدش را بنده گشته سرو آزاد و زو پروانه جسته شمع نوشاد ۸۱  
ابیات از متن مثنوی گل و نوروز چاپ انتشارات بنیاد فرهنگ نقل شده است (به  
شماره ۱۱۸ تصحیح استاد کمال عینی) و شماره بالای ابیات نیز شماره مسلسل  
بیت‌هاست که برای ارجاع به شرح در پایان کتاب گذاشته شده است و ۱۳۴ و ۳۷ یعنی  
شرح این دو بیت در شماره‌های ۱۳۴ و ۳۷ پایان کتاب آمده است.

در پایان شرح و توضیح ابیات نیز واژه‌نامه‌ای داده شده است که واژه‌های خیال‌ساز  
مشروح در ابیات را نشان می‌دهد: یاسمن ۱۶۵، افعی ۱۶۷ افعی در مهره‌بازی ۱۹۴،

یعنی این واژه‌ها در ابیات و شرح ابیات ۱۶۵، ۱۶۷ و ۱۹۴ آمده و احتمالاً معنی شده است.

غرض از اینهمه زحمت در فهرست‌بندیها، امکان بررسی و تحقیق و مقایسه شکل‌های خیالی خواجو با دیگر شاعران است و این کار نمونه کوچکی است برای انجام کارهای کاملتر و بزرگتری در آینده از سوی جوانان علاقه‌مند به فرهنگ و ادب ایرانی و فارسی تا هر کس خواست به هر مقایسه دست بزند به نظم و ترتیب مهره‌چینی بکند و به خواسته خود آسان برسد، برای مثال از خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای سه بیت مربوط به چشم و لب را در نظر می‌گیریم:

دهد شیرافکنان را خواب خرگوش	به چشم آهوان آن چشمه نوش
که لعل ار واگشاید دُر بریزد	زلعلش بوسه را پاسخ نخیزد
به بازار ارم ریحان‌فروشان	زرشک نرگس مستش خروشان

(خسرو و شیرین - بیت ۲ - ۵۰ / بند ۱۷)

در فصول مربوط به چشم و لب، در این دفتر کوچک می‌گردیم و نظایر ابیات بالا را پیش هم می‌نهمیم و می‌بینیم که پس از یکصد و پنجاه سال، خواجو، چه نمکی بر دیگرجوش نظامی گنجه‌ای ریخته است؟

به غمزه چشم مستش [خشم] آهو	گه رویاه‌بازی چشم آهو
دل شیران شکار آهوی او	شب شامی غلام هندوی او
لب لعلش به دُرباری برآید	سر زلفش به دلداری درآید
به بازار حبش عنبرفروشان	ز شور زنگی جعدش خروشان

اگر نظامی در مقابل نرگس مست (شکل خیالی از یک گل) ریحان فروشان باغ ارم را خروشان می‌بیند، خواجه‌نیز در برابر زلف سیاه و مشکین، (یک شیء) عنبرفروشان حبش را پیش چشم می‌آورد که همه سیاهند و بوی خوش عنبر می‌فروشند و از آن می‌خروشند که جعد زنگی و زلف شورانگیز سیاهتر و خوشبوتر از یک حبشی و عنبر اوست، زنگی و حبش نیز هر دو چاشنی مخصوص به خود دارد و در بیت خودنمایی می‌کند.

با اینهمه صاحب قران ملک معانی خواجه‌جوی کرمانی، راست گفته است اگر در حق آینه غیب نظامی گنجه‌ای، در پایان مثنوی گل و نوروز با بزرگواری عارفانه گفته است:

فلک تا ازرقی باشد به منظر جهان تا عنصری باشد به جوهر  
نبیند نظم در شیرین کلامی چو خواجه‌هیچ شاگرد نظامی  
در خاتمه وظیفه می‌دانم از دوست فاضل و استاد گرانمایه جناب آقای دکتر محمود  
طاووسی سپاسگزاری بکنم که مسؤولیت چاپ و انتشار این دفتر را از سوی انتشارات  
خوشکار و نیکنام نوید شیراز بر عهده گرفته‌اند، زندگی برایشان خوش و شیرین باد.

روز جمعه ۲۵ مرداد ۱۳۷۰

گوهردشت کرج

دکتر بهروز ثروتیان

۱- ابرو

- ۱ (۱-۱) حاجب: کشیده حاجب ابروش پیوست  
کمان بر جادوی مخمور سرمست
- ۲ (۲-۱) کمان: کشیده زابروی شوخ سیه‌کار  
کمان بر ابروش زه کرده صد پی  
زچشم افتاده تیر از غمزه وی ۳
- ۴ به ابرویش کمان را دل کشیده  
کمان بر جادوی بابل کشیده ۴
- ۵ (۱-۳) کماندار: کمان بر مه کشیده ابروانش  
کمین بر قلب کرده هندوانش ۵
- ۶ (۱-۴) طاق ابرو: کماندارش دل مردم ربوده  
کمین پیوسته بر مستان گشوده ۶
- ۷ نقاب برگ نسرین مشک چینی  
ستون طاق ابرو تیغ بینی ۷
- ۸ (۱-۵) محراب: لب جان‌پرور او روح اعظم  
چو محرابی بُود ابروی او طاق  
خم ابروی او محراب مریم ۸

## ۲- بناگوش

۹ (۲-۱) سمن برگ بهشتی:  
بناگوشش سمن برگ بهشتی نسیمش نکهت اردیبهشتی

## ۳- بوی

۱۰ (۳-۱) نسیم خلد:  
سر مویی میانش تا به مویی زریحانش نسیم خلد بویی  
۱۱ (۳-۲) گلبوی:  
سهی بالا و نرگس چشم و گل روی بنفشه جعد و مشکین خال و گلبوی  
نیز < باغ بهشتی ۴-۶)

## ۴- بینی

۱۲ (۴-۱) تیغ بینی:  
نقاب برگ نسرین مشک چینی ستون طاق ابرو تیغ بینی

## ۵- پستان

۱۳ (۵-۱) نار پستان:  
چو ابروی بتان نار پستان کنی پیوسته سرداری مستان  
بتی بادام چشم نار پستان رُخش در طره شمعی در شبستان

۱۵ (۵-۲) دونار نورسیده سیمین:

از آن سیمین دونار نورسیده فشانده ناردان آبی ز دیده

## ۶- پیکر

اندام - تن - هیئت - شخص - وجود - دیدار - قیافه - شکل - طلعت .....

۱۶ (۶-۱) آب زندگانی:

ز عمر جاودانی دلربا تر ز آب زندگانی جانفزا تر

۱۷ (۶-۲) اختر بام:

درآمد از درم چون اختر بام مهش بهر تماشا بر سر بام

۱۸ (۶-۳) ایام جوانی

دل افروزی چو ایام جوانی روان بخشی چو آب زندگانی

۱۹ (۶-۴) باغ بهشتی:

مه گلبوی چون باغ بهشتی ز خرگه دامن افشان شد به کشتی

۲۰ (۶-۵) بُت:

بتی از گل دمیده نار کاووس تذروی جلوه گر در پَر طاووس

۲۱ (۶-۶) بلبل:

چو بلبل در هوای گل خروشدند مدام از جام شوقش باده نوشند

۲۲ (۶-۷) بهار قیصر:

- بهار قیصر و عید مسیحا چراغ راهب و قندیل ترسا  
 ۲۳ (۶-۸) بهشت:
- بهشتی دید در خلدی نشسته به خوبی خُلد را رونق شکسته  
 ۲۴ (۶-۹) بید لرزنده:
- تنش چون بید شد لرزنده از باد چو سنبل گشت از غم شاخ شمشاد  
 ۲۵ (۶-۱۰) پری:
- هوای آن پری از سر به در کن وزین دیوان دیوانی حذر کن  
 (۶-۱۱) تذرو < بت ۵-۶)
- (۶-۱۲) جان:
- تنش را ایزد از جان آفریده لبش را ز آب حیوان آفریده  
 ۲۷ (۶-۱۳) حسن شکل:
- سمن بوی و سمن روی و گل اندام حسن شکل و حسن خوی و علی نام  
 ۲۸ (۶-۱۴) خرمن گل:
- سهی سروی به سان خرمن گل بسنفسه ریخته پیرامن گل  
 نیز < گل ۳۱-۶)
- (۶-۱۵) خورشید:
- سپیده دم به بام آید چو خورشید بیاراید جهان چون کاخ جمشید  
 چو خور صد پاسبانش بر سر بام به تیر غمزه کرده صید بهرام

- ۳۰ (۶-۱۶) خورشید پیکر:  
مه خورشید پیکر مهر نامش سپهرش مهربان و مه غلامش
- ۳۱ (۶-۱۷) خورشید مصر:  
تو گویی در دل شب مه بر آمد و یا خورشید مصر از چه بر آمد
- ۳۲ (۶-۱۸) دیو دود اندود:  
سیاهی همچو دود اندوده دیوی از و در جان مرد و زن غریوی
- ۳۳ (۶-۱۹) سرو دسته بسته از بنفشه  
چو سروی از بنفشه دسته بسته چو لاله نرگش در خون نشسته
- ۳۴ (۶-۲۰) سرو سیمین  
به سنبل سرو سیمین در سلاسل چو مه در برج عقرب کرده منزل
- ۳۵ (۶-۲۱) سرو سهی < خرمن گل ۱۴-۶). گل ۳۱-۶).  
چو دید آن سرو سیمین را که چون باد برفت از دست و در پای گل افتاد
- ۳۶ (۶-۲۲) شاخ سرو:  
زمانی سر به دوشش بر نهادی چو شاخ سرو بر گل تکیه دادی
- ۳۷ (۶-۲۳) شمع نوشاد: < نگارستان چین ۴۵-۶)  
قدش را بنده گشته سرو آزاد و زو پروانه جسته شمع نوشاد
- (۶-۲۴) عمر جاودانی < آب زندگانی ۱-۶)  
(۶-۲۵) عید مسیح < بهار قیصر ۷-۶)



- گلی خندان زباغ لایزالی نشسته همچو سروی بر نهالی  
 ۳۵-۶) گلستان بهشت ۴۷
- گلش از چشمه حیوان سرشتست تو پنداری گلستان بهشتت  
 ۳۶-۶) گل فام ۴۸
- گلش نام و رخس مل فام چون گل ملش لعل و تنش گل فام چون مل  
 ۳۷-۶) گوزن کوهساری: ۴۹
- گوزنی کوهساری بر کمر بود که از شیر شکاری بیخبر بود  
 ۳۸-۶) ماه < خورشید مصر ۱۷-۶) ۵۰
- به هر یک سال چون ماهی برآید زبرج مهر ناگاهی برآید  
 عزیز مصر را در پرده ماهیست که در اقلیم خوبی پادشاهیست  
 ۳۹-۶) ماه تابان: ۵۲
- نمک در شهد شیرین شهد در لب قصب بر ماه تابان ماه در شب  
 ۴۰-۶) ماه خورشید پیکر < خورشید پیکر ۱۶-۶) ۵۳
- گلی عنبر نسیم از گلشن حور مهی خورشیدوش در قبه نور  
 ۴۲-۶) ماه در برج ثور ۵۴
- چو مه کارد به برج ثور خرگاه و یا خورشید کارد رخ سوی ماه  
 ۴۳-۶) ماه گلبوی < حسن شکل ۱۳-۶) ۵۴

- ۵۵ (۶-۴۴) می: تنش در جامه پیدا چون می از جام  
 رخس از طره تابان چون مه از شام
- ۵۶ (۶-۴۵) نگارستان چین: نگارستان چین و شمع نوشاد  
 نگار بربر و حور پری زاد
- ۵۷ (۶-۴۶) نوبهار خرم: که قیصر در حرم دارد نگاری  
 پری دختی چو خرم نوبهاری ۳۳
- (۶-۴۷) یعقوب ثانی < کبک ۲۷-۶  
 (۶-۴۸) یوسف < کبک ۲۷-۶

۷- چشم

- ۵۸ (۷-۱) آهو: < چشم آهو به آهو شیر گردون صید کرده  
 پلنگان را چو آهو قید کرده
- ۵۹ شب شامی غلام هندوی او دل شیران شکار آهوی او  
 هزارش زنگی اندر زلف هندو
- ۶۰ هزارش جادو اندر چشم آهو ۶۰ اگر آهو بر چشمش نمیرد  
 بسا آهو که بر آهو بگیرد ۶۱
- ۶۲ بسا آهو که بگرفتی بر آهو ۶۲ گرش هاروت دیدی چشم جادو  
 به گیسو ماه را آورده در قید
- ۶۳ به آهو کرده شیر مست را صید ۶۳ (۷-۲) بادام: < ناخن ۲-۲۲  
 ۶۴

- ز بادامش روان سیلاب خونین      فشانده بر مه تابنده پروین  
 بتی بادام چشم نارپستان      رخس در طره شمعی در شبستان ۶۵  
 ز بادامش نهالی غم گرفته      چو ریحانش صنوبر خم گرفته ۶۶  
 ۶۷      (۷-۳) بادام تر:
- زد از بادام تر بر لاله عناب      شد از جزعش روان بر سیم سیماب  
 (۷-۴) بیمار ابرو: < ۲-۱)  
 (۷-۵) جادو: < آهو ۱-۷)
- چو بخت عاشقان جادوش در خواب      چو جان خستگان هندوش در تاب ۶۸  
 دو جادو در چه بابل فتاده      دو هندو نعل بر آتش نهاده ۶۹  
 ز جادو چشم مستش خواب برده      ز هندو زلف پستش تاب برده ۷۰  
 (۷-۶) جادوی مخمور < حاجب ۱-۱)
- ۷۱      (۷-۷) چشم آهو:
- گه روباه بازی چشم آهو      به غمزه چشم مستش [خشم] آهو  
 (۷-۸) چشم جادو:      ۷۲
- گرش هاروت دیدی چشم جادو      بسا آهو که بگرفتی بر آهو  
 (۷-۹) جنع:      ۷۳

- به افسون بسته جزعش خوابِ هاروت      به خنده برده لعلش آبِ یاقوت  
 ۷-۱۰) عبهر: ۷۴
- به پسته تنگ بر شکر نهاده      به غمزه چشم بر عبهر نهاده  
 نیز < بادام تر ۴ - ۷)
- به نرگس پردهٔ مستان دریده      به شکر دخل خوزستان خریده ۷۶
- طناب چنبری از ماه بگسیخت      ز نرگس ارغوان بر یاسمن ریخت ۷۷
- به نرگس تیغ بر مستان کشیده      به نسرين پردهٔ بستان دریده ۷۸
- ز نرگس ارغوان بر یاسمن ریخت      قدح را از هوا دُر در دهن ریخت ۷۹
- چون نرگس چشم مستش رفته در خواب      چو سنبل زلف شستش گشته پرتاب ۸۰
- ۷-۱۱) مستان < نار پستان ۱ - ۵)
- ۷-۱۲) نرگس:
- سهی بالا و نرگس چشم و گل روی      بنفشه جعد و مشکین خال و گلبوی ۷۵
- ۷-۱۳) نرگسدان: ۸۱
- ز نرگسدان چشمش لاله بشکفت      بز آورد آه و از درد جگر گفت:
- ۷-۱۴) هاروت: < آهو ۱ - ۵) ۸۲
- دو هاروتش فرورفتند در چاه      دو هندویش بشوریدند بر ماه
- به سحرش دیده بر هاروت می سود      به نازش لعل بر یاقوت می سود ۸۳

۸۴ (۷-۱۵) هاروت بابل:

دو زلف کافرش زَنار هرقل دو چشم ساحرش هاروت بابل

## ۸- خال

۸۴-۱ (۸-۱) خال شبگون:

نشسته خال شبگونش به مهتاب به رسم باغبانان بر سر آب

۸۵ (۸-۲) خال مشکین:

گاهی با مار زلفش مهره می‌باخت گهی از خال مشکین مهره می‌ساخت

۸۶ (۸-۳) خال هندو:

ز چین گیسوش آشفته فغفور ز خال هندوش دل داده چیپور

۸۷ (۸-۴) خال نقطزن:

زده خالش نَقط بر حرف عنبر شده لالای لعش لؤلؤتر

۸۷ (۸-۵) عنبر < ۱-۶) خال نقطزن ۴-۸

۸۸ (۸-۶) شب تار:

ز خال افکنده سودا در شب تار به عقرب برده آرام از دل مار

۸۹ (۸-۷) فلفل:

شب تار از سر زلفش مشوش فتاده فلفل از خالش بر آتش

۹۰ (۸-۸) مشک سیاه:

گهی از عنبرش خلخال می ساخت گه از مشک سیاهش خال می ساخت

۹- خد

۹۱ (۹-۱) خد:

قدش شمشاد و بر شمشاد باغی خدش گلنار و برگلنار زاغی

۱۰- خط

۹۲ (۱۰-۱) خط:

زریحان خطش عنبر غباری ز جعدش نافه تاتارتاری

۱۱- دل

۹۳ (۱۱-۱) آهنین دل:

بت سیمین عذار آهنین دل چو با ایشان برون شد یک دو منزل

۹۴ (۱۱-۲) کبوتر:

دلش همچون کبوتر کرده پرواز چو تیهو گشت صید چنگل باز

۹۵ (۱۱-۳) لاله:

به فصل گل اگر یاد آرم از باغ چو لاله بر دل پر خون نهم داغ

هزارش بلبل نالنده در باغ چو لاله بر دل سودازده داغ ۹۶

۹۷ ۴-۱۱) گرفتار:

صدش جان عزیز از دل خریدار صدش دل در خم گیسو گرفتار

۹۸ ۵-۱۱) مرغ نیم بسمل:

دلش لرزان چو مرغ نیم بسمل فتاده جادوش در چاه بلبل

### ۱۲- دندان

۹۹ ۱-۱۲) مروارید:

طبرزد را به مروارید می خست قمر را طرف مروارید می بست

۱۰۰ ۲-۱۲) لؤلؤ:

به لؤلؤ لاله از شکر برآورد زلاله برگ نیلوفر برآورد

۱۰۱ ۳-۱۲) لؤلؤتر:

زده خالش نقط بر حرف عنبر شده لالای لعلش لؤلؤتر

### ۱۳- دهان

۱۰۲ ۱-۱۳) پسته:

ز پسته قند را در تنگ کرده ترنج از زیر سیب آونگ کرده

به پسته تنگ بر شکر نهاده به غمزه چشم بر عبهر نهاده ۱۰۳

۱۰۴ ۲-۱۳) پسته تنگ:

قمر در حلقه جعد قمرسای	شکر در پسته تنگ شکرخای
(۱۳-۳) تنگ شکر:	۱۰۵
چو آرد تنگ شکر در مقالت	شکرریزان شود آب از جمالت
(۱۳-۴) سرچشمه نوش:	۱۰۶
گهرپاشنده از یاقوت درپوش	شکرریزنده از سرچشمه نوش
(۱۳-۵) شکر چون ناردان: ۹-۱۱)	
(۱۳-۶) شهد شیرین:	۱۰۷
نمک در شهد شیرین شهد در لب	قصب بر ماه تابان ماه در شب ۱۰۸
(۱۳-۷) کام جان تنگدستان:	۱۰۸
دهانش کام جان تنگدستان	لبش قوت روان می پرستان
(۱۳-۸) نمکدان:	۱۰۹
زشوق آن نمکدان شکر بار	نمک در شور و شکر رفته در بار
نمکدان نیست یاقوتش پر از قند	گره گیر است گیسویش پر از بند ۱۱۰
(۱۳-۹) ناردان:	۱۱۱
زشور شکر چون ناردانش	درخت نار سر برزد ز جانش
(۱۳-۱۰) هیچ:	۱۱۲
میانش موی و در وی هیچ خم نه	دهانش هیچ و از وی هیچ کم نه

میانش موی و مویش پیچ بر پیچ      دهانش میچ و قولش میچ در میچ ۱۱۳  
(۱۳ - ۱۱) یا قوت < نمکدان ۸ - ۱۳)

## ۱۴- رخ

(چهره، رخ، روی، رخسار، رخساره، طلعت، عارض و عذار)

- ۱۱۴      ۱ - ۱۴) آتش:
- فکنده در شب از جعد سیه تاب      نموده آتش از رخساره در آب
- عبیر افشانند از سنبل بر آتش      شرابی دادش از عناب دلکش ۱۱۵
- شب خورشیدپوش از رخ برافکند      ز تاب چهره آتش در خور افکند ۱۱۶
- ۱۱۷      ۲ - ۱۴) آفتابی از قلب عقرب:
- درش از روضه فردوس بابی      رخس از قلب عقرب آفتابی
- ۱۱۸      ۳ - ۱۴) ارغوان:
- برست از ارغوانش برگ خیری      رخ بستان فروزش شد زیری
- ۱۱۹      ۴ - ۱۴) بامداد:
- رخش بنمود کاینک بامداد است      حدیث شب مزن کان جمله باد است
- ۱۲۰      ۵ - ۱۴) برگ خیری: < ارغوان ۳ - ۱۱)
- گل بستان فروزش پژمریده      ز گلزار رخس خیری دمیده

- ۱۲۱ (۱۴-۶) برگ نسرین:
- بنفشه ریخته بر برگ نسرین      پر از گلبرگ خندان کرده بالین
- نقاب برگ نسرین مشک چینی      ستون طاق ابرو تیغ بینی ۱۲۲
- (۱۴-۷) بهار < گلفام ۳۶-۶)
- ۱۲۳ (۱۴-۸) پروین:
- رخش رخشان زروی دلستانی      چو پروین در پرند آسمانی
- گهی پروین زعقرب می نمودش      گهی عقرب ز پروین می گشودش ۱۲۴
- به فندق سنبل از نسرین گشاید      زعقرب رسته پروین نماید ۱۲۵
- (۱۴-۹) چراغ زهره:
- چراغ زهره پیش روش مرده      شب شامی سواد از موش برده
- (۱۴-۱۰) حدائق:
- گهی می سود سنبل بر شقایق      گهی می ریخت ریحان بر حدائق ۱۲۶
- (۱۴-۱۱) خیری < برگ خیری ۵-۱۴)
- ۱۲۷ (۱۴-۱۲) روز:
- برآورده ز شب روزی که بام است      نموده از حبش چینی که شام است
- (۱۴-۱۳) روضه فردوس:
- ۱۲۸ زرویش روضه فردوس بابی      ز لعلش چشمه کوثر سرابی
- ۱۲۹ (۱۴-۱۴) روضه بی حور (روی زرد و پژمرده)

- دلش چون مشعلی بی نور گشته      رخس چون روضه بی حور گشته  
 ۱۵ - ۱۴) زعفران:      ۱۳۰
- برآمد زعفران از طرف باغش      بمرد از زمهریر دم چراغش  
 ۱۶ - ۱۴) سمن:      ۱۳۱ و ۱۳۲
- ز شاخ ضیمران ریحان فروشد      سمن را از بنفشه حله پوشد  
 به پای گل درآمد واله و مست      سمن می چید و ریحان دسته می بست  
 ۱۷ - ۱۴) سمن روی: < حسن شکل ۳ - ۱۶)
- ۱۸ - ۱۴) سیم:      ۱۳۳
- زد از بادام تر بر لاله عناب      شد از جزعش روان بر سیم سیماب  
 ۱۹ - ۱۴) سیمین عذار: < آهنین دل ۱ - ۹)
- ۲۰ - ۱۴) شاه فلک:      ۱۳۴
- به رخ شاه فلک را مات کرده      به بی مهری زگردون دست برده  
 ۲۱ - ۱۴) شقایق < حدایق ۱۰ - ۱۴)
- ۲۲ - ۱۴) شمع ماه:      ۱۳۵
- رخس را شمع مه پروانه گشته      ز رفتارش پری دیوانه گشته
- ۲۳ - ۱۴) شمع شبستان:      ۱۳۶
- بتی بادام چشم نار پستان      رخس در طره شمعی در شبستان
- ۲۴ - ۱۴) صبح جهانتاب:      ۱۳۷

- رخش خندیده بر صبح جهانتاب      لبش در جوش کرده خون عناب  
 نیز < بامداد ۴ - ۱۴)
- ۱۳۸      ۲۵ - ۱۴) صبح صادقان:
- چو صبح صادقان رخسند رویش      چو روز عاشقان آشفته مویش  
 ۲۶ - ۱۴) قرص ماه:
- ۱۳۹
- نهاده بر طبق قرصی که ماه است      نموده شب که این زلف سیاه است  
 ۲۷ - ۱۴) قمر:
- ۱۴۰
- قمر در حلقه جعد قمرسای      شکر در پسته تنگ شکرخای  
 به دلبندی گره زد در کمندش      برافکند از قمر شبگون پرندش ۱۴۱  
 نیز < مروارید ۱ - ۱۲)
- ۲۸ - ۱۴) گل:
- ۱۴۲
- سهی بالا و نرگس چشم و گل روی      بنفشه جعد و مشکین خال و گلبوی  
 گل از شرم رخس در خنده بر خویش      سر سرو از قدش افتاده در پیش ۱۴۳  
 ۲۹ - ۱۴) گل بستان افروز:
- ۱۴۴
- گل بستان فروزش پژمریده      زگلزار رخس خیری دمیده  
 ۳۰ - ۱۴) گلستان عارض:
- ۱۴۵
- ز شوق گلستان عارض دوست      نمی گنجید همچون غنچه در پوست  
 ۳۱ - ۱۴) گلشن:
- ۱۴۶

- گلی صد گلشن از رویش شکفته مهی صد شام در مویش نهفته  
 ۱۴۷ (۱۴-۳۲) لاله:
- گهی از لاله برگش ژاله می چید بنفشه می درود و لاله می چید  
 ۱۴۸ شد از جزعش روان بر سیم سیماب  
 ۱۴۹ (۱۴-۳۳) لاله زار:
- مهی دیدند روزی برگذاری به قد سروی به عارض لاله زاری  
 ۱۵۰ (۱۴-۳۴) لاله در خوی افتاده:
- عذارش لاله ای در خوی فتاده عقیقش شگری در می فتاده  
 ۱۵۱ (۱۴-۳۵) ماه:
- درآمد از درم چون اختر بام مهش بهر تماشا بر سر بام  
 ۱۵۲ نقاب ششتری افکنده بر ماه طناب چنبری افکنده در چاه
- دو هاروتش فرورفتند در چاه دو هندویش بشوریدند بر ماه  
 ۱۵۳
- گرفته عقربش بر ماه منزل کشیده تیره شب را در سلاسل  
 ۱۵۴
- به گیسو ماه را آورده در قید به آهو کرده شیر مست را صید  
 ۱۵۵
- قصب برداشتی از طرف ماهش برفتی از خود و کردی نگاهش  
 ۱۵۶  
 نیز < شمع ماه ۲۱-۱۴)
- ۱۵۷ (۱۴-۳۶) ماه تمام:
- کند جولان زمانی بر لب بام به طلعت بشکند قدر مه تمام

- ۱۵۸ (۳۷ - ۱۴) ماه پیدا از بام: تنش در جامه پیدا چون می از جام
- ۱۵۸-۱ (۳۸ - ۱۴) ماه قصب پوش: رخس از طره تابان چون مه از بام
- ۱۵۹ (۳۹ - ۱۴) ماه حلقه در گوش: لبش خندیده بر سرچشمه نوش
- ۱۶۰ (۴۰ - ۱۴) مهتاب تابنده: عذارش کرده مه را حلقه در گوش
- چو در تیره شبان تابنده مهتاب نشسته خال شبگونش به مهتاب
- ۱۶۲ (۴۱ - ۱۴) ماهتاب شب نشینان: رخس در حلقه مرغول پرتاب
- به رسم باغبانان بر سر آب به عارض ماهتاب شب نشینان
- ۱۶۳ (۴۲ - ۱۴) نار کاووس: چو کبکی جلوه گر در پَر طاووس
- نیز < ۲۰
- ۱۶۴ (۴۳ - ۱۴) نسرین: به فندق سنبل از نسرین گشاید
- ز عقرب رسته پروین نماید نیز < برگ نسرین < ۲ - ۱۵)

۱۶۵ (۴۴-۱۴) یاسمن:

طناب چنبری از ماه بگسیخت ز نرگس ارغوان بر یاسمن ریخت  
ز نرگس ارغوان بر یاسمن ریخت قدح را از هوا دُر در دهن ریخت

## ۱۵- زلف

۱۶۶ (۱۵-۱) افعی:

به افعی بسته کار مهره‌بازان به غمزه کرده کار سحرسازان  
گهی با مار افعی مهره بازد گهی از نافه چین مهره سازد ۱۶۷  
سر زلفش سکون بر باد داده به افعی مهره‌بازی یاد داده ۱۶۸

۱۶۹ (۱۵-۲) بنفشه:

سهی بالا و نرگس چشم و گل روی بنفشه جعد و مشکین خال و گلبوی  
ز شاخ ضیمران ریحان فروشد سمن را از بنفشه حله پوشد ۱۷۰  
بنفشه ریخته بر برگ نسرين پر از گلبرگ خندان کرده بالین ۱۷۱  
چو سروی از بنفشه دسته بسته چو لاله نرگش در خون نشسته ۱۷۲

۱۷۳ (۱۵-۳) جعد قمرسای:

قمر در حلقه جعد قمرسای شکر در پسته تنگ شکرخای

- ۱۷۴ (۱۵-۴) جعد پر شور گره گیر:
- زتاب جعد پر شور گره گیر      نهاده بر دل شوریده زنجیر
- ۱۷۵ (۱۵-۵) چین:
- چو هندویش زند راه دل و دین      شکن بر زنگبار اندازد از چین
- (نیز < حبش ۸-۱۵)
- ۱۷۶ (۱۵-۶) چین گیسو:
- ز چین گیسویش آشفته فغفور      ز خال هندویش دل داده چیپور
- ۱۷۷ (۱۵-۷) چنبر دلگیر:
- گهش در چنبر دلگیر می جست      دل شوریده در زنجیر می بست
- ۱۷۸ (۱۵-۸) حبش:
- برآورده ز شب روزی که بامست      نموده از حبش چینی که شامست
- ۱۷۹ (۱۵-۹) خم گیسو:
- صدش جان عزیز از دل خریدار      صدش دل در خم گیسو گرفتار
- ۱۸۰ (۱۵-۱۰) ریحان:
- سر مویی میانش تا به مویی      ز ریحانش نسیم خلد بویی
- گهی می سود سنبل بر شقایق      گهی می ریخت ریحان بر حدائق ۱۸۱
- به پای گل در آمد واله و مست      سمن می چید و ریحان دسته می بست ۱۸۲
- ۱۸۳ (۱۵-۱۱) زاغ:

- قدش شمشاد و بر شمشاد باغی      خدش گلنار و بر گلنار زاغی  
 ۱۲- ۱۵) زنگی:      ۱۸۴
- زشور زنگی جعدش خروشان      به بازار حبش عنبرفروشان  
 هزارش زنگی اندر زلف هندو      هزارش جادو اندر چشم آهو  
 ۱۳- ۱۵) سرزلف:      ۱۸۶
- به بوی آن سرزلف خمیده      به بستان ارم سنبل دمیده  
 ۱۴- ۱۵) سنبل:      ۱۸۷
- عبیر افشانند از سنبل بر آتش      شرابی دادش از عناب دلکش  
 چونرگس چشم مستش رفته در خواب      چو سنبل زلف شستش گشته پرتاب  
 ۱۵- ۱۵) سنبل بر حلقه:      ۱۸۸  
 ۱۸۹
- فکنده سنبل سر حلقه بر دوش      شده شب سنبلش را حلقه بر گوش  
 نیز < شاخ سنبل ۱۶- ۱۵)
- ۱۶- ۱۵) شاخ سنبل:      ۱۹۰
- گره زد سنبل سر حلقه بر گل      مسلسل کرد بر گل شاخ سنبل  
 ۱۷- ۱۵) شاخ ضیمران:      ۱۹۱
- زشاخ ضیمران ریحان فروشد      سمن را از بنفشه حله پوشد  
 ۱۸- ۱۵) شام:      ۱۹۲
- گلی صد گلشن از رویش شکفته      مهی صد شام در مویش نهفته

نیز < شب شامی ۲۰ - ۱۵)

- ۱۹۳ (۱۵ - ۱۹) شب:
- خم گیسو شب و در تیره شب ماه زرخدان سیب سیمین و اندرو چاه
- شب از دوشش فزوتتر در درازی شب و روز افعی اش در مهره بازی ۱۹۴
- فکنده در شب از جعد سیه تاب نموده آتش از رخساره در آب ۱۹۵
- گه از شب سایه بان بر ماه می زد ز عنبر گرد مه خرگاه می زد ۱۹۶
- (۱۵ - ۲۰) شب شامی:
- چراغ زهره پیش روش مرده شب شامی سواد از موش برده ۱۹۷
- (۱۵ - ۲۱) شب خورشید پوش:
- شب خورشید پوش از رخ برافکند ز تاب چهره آتش در خور افکند ۱۹۸
- (۱۵ - ۲۲) شعر مشک ریز:
- شرابی دادش از لب تا بنوشد ز شعر مشک ریزش حله پوشد ۱۹۹
- (۱۵ - ۲۳) ضیمران:
- گه از لعلش شکر در پسته می کرد به دستان ضیمرانش دسته می کرد ۲۰۰
- نیز < شاخ ضیمران ۱۷ - ۱۵)
- (۱۵ - ۲۴) طره:
- تنش در جامه پیدا چون می از جام رخس از طره تابان چون مه از شام ۲۰۱
- (۱۵ - ۲۵) طناب چنبری:
- ۲۰۲

- نقاب ششتری افکنده بر ماه طناب چنبری افکنده در چاه  
 طناب چنبری از ماه بگسیخت ز نرگس ارغوان بریاسمن ریخت ۲۰۳  
 ۲۶-۱۵) عقرب:  
 ۲۰۴  
 ز خال افکنده سودا در شب تار به عقرب برده آرام از دل مار  
 گرفته عقربش بر ماه منزل کشیده تیره شب را در سلاسل ۲۰۵  
 گهی پروین ز عقرب می نمودش گهی عقرب ز پروین می گشودش  
 ۲۷-۱۵) عنبر:  
 ۲۰۷  
 گه از شب سایه بان بر ماه می زد ز عنبر گرد مه خرگاه می زد  
 به ناخن تاب در عنبر فکنده به خنده شور در شکر فکنده ۲۰۸  
 ۲۸-۱۵) قید:  
 ۲۰۹  
 به آهو شیر گردون صید کرده پلنگان را چو آهو قید کرده  
 ۲۹-۱۵) کمند:  
 ۲۱۰  
 به دلبندی گره زد در کمندش برافکند از قمر شبگون پرندش  
 ۳۰-۱۵) کمندانداز:  
 ۲۱۱  
 کمندانداز گیسویش برون تاخت به یک موی از کمر بر خاکش انداخت  
 ۳۱-۱۵) گره گیر:  
 ۲۱۲  
 نمکدان نیست یا قوتش پر از قند گره گیر است گیسویش پر از بند  
 ۳۲-۱۵) گیسوی مشکین:  
 ۲۱۳

صبا در دور آن گیسوی مشکین دریده پوستین نافه چین

۲۱۴ (۱۵-۳۳) مار: مار افعی < نافه چین ۳۵-۱۵

ز خال افکنده سودا در شب تار به عقب برده آرام از دل مار

گهی با مار زلفش مهره می باخت گهی از خال مشکین مهره می ساخت ۲۱۵

۲۱۶ (۱۵-۳۴) مشک چینی:

نقاب برگ نسرین مشک چینی ستون طاق ابرو تیغ بینی

۲۱۷ (۱۵-۳۵) نافه چین: < گیسوی مشکین ۳۷-۱۳

گهی با مار افعی مهره بازد گهی از نافه چین مهره سازد

۲۱۸ (۱۵-۳۶) نافه تاتار:

زریحان خطش عنبر غباری ز جعدش نافه تاتار تازی

۲۱۹ (۱۵-۳۷) هندو:

چو هندویش زند راه دل و دین شکن بر زنگبار اندازد از چین

شب شامی غلام هندوی او دل شیران شکار آهوی او ۲۲۰

گهش بودی از آن زلف سیه داغ که این هندوچه ره دارد درین باغ ۲۲۱

نیز < آهو ۱-۷). جادو ۵-۷) هاروت ۱۴-۷) ص ۲۲۸

## ۱۶- زرخدان

۲۲۳ (۱۶-۱) سیب:

زپسته قند را در تنگ کرده      ترنج از زیر سیب آونگ کرده

به بالا سروی و بر سرو ماهی      زرخدان سیبی و در سیب چاهی ۲۲۴

۲۲۵ (۱۶-۲) سیب سیمین:

گهی از سیب سیمین کام می جست      گهی در پای سرو آرام می جست

خم گیسو شب و در تیره شب چاه      زرخدان سیب سیمین و اندرو چاه ۲۲۶

۲۲۷ (۱۶-۳) چاه زرخدان:

هزارش فتنه در چاه زرخدان      هزارش ماه کنعانی به زندان

## ۱۷- شکم

(۱۷-۱) طفار < چنار ۱-۱۹)

## ۱۸- غبغب

۲۲۸ (۱۸-۱) ترنج:

زپسته قند را در تنگ کرده      ترنج از زیر سیب آونگ کرده

۱۹- قامت، قد، بالا

- ۲۲۹ (۱۹-۱) چنار:  
 قدش گر راست پنداری، چناری شکم، گر باد شماری، طغاری
- ۲۳۰ (۱۹-۲) سرو:  
 به بالا سروی و بر سرو ماهی زنخدان سیبی و در سیب چاهی
- ۲۳۱ به قد سروی به عارض لاله زاری  
 مهی دیدند روزی برگذاری
- ۲۳۲ سر سرو از قدش افتاده در پیش  
 گل از شرم رخس خندیده بر خویش
- ۲۳۳ (۱۹-۳) سرو آزاد:  
 قدش را بنده گشته سرو آزاد و زو پروانه جسته شمع نوشاد
- نیز < شاخ شمشاد (۱۹-۵)
- ۲۳۴ (۱۹-۴) سهی:  
 سهی بالا و نرگس چشم و گل روی بنفشه جعد و مشکین خال و گلبوی
- ۲۳۶ و ۲۳۷ (۱۹-۵) شاخ شمشاد:  
 به قامت راستی را شاخ شمشاد هزارش بنده همچون سرو آزاد
- تنش چون بید شد لرزنده از باد  
 چو سنبل گشت از غم شاخ شمشاد
- (۱۹-۶) شمشاد: ۲۳۸
- قدش شمشاد و بر شمشاد باغی  
 خدش گلنار و بر گلنار زاغی

- ۲۳۹ (۱۹-۷) صنوبر:  
 ز بادامش نهالی غم گرفته چو ریحانش صنوبر خم گرفته
- ۲۴۰ (۱۹-۸) عرعر:  
 زرشک قامتش در باغ عرعر بمانده پای در گل دست بر سر
- ۲۴۱ (۱۹-۹) قد خمیده:  
 قدش چون زلف پرخم، خم گرفته رخس چون گل ز شبم، نم گرفته

## ۲۰- لب

- ۲۴۲ (۲۰-۱) آب حیوان:  
 تنش را ایزد از جان آفریده لبش از آب حیوان آفریده
- ۲۴۳ (۲۰-۲) تنگ شکر:  
 گهش انگشت میزد بر طبرزد که این تنگ شکریا رب چه ارزد
- ۲۴۴ (۲۰-۳) جام لعل:  
 خم گیسوش در چنبر کشیدم میی از جام لعلش درکشیدم
- ۲۴۵ (۲۰-۴) چشمه نوش:  
 عقیقش برده آب از چشمه نوش عذارش کرده مه را حلقه در گوش
- (۲۰-۸)، (۲۰-۴)، (۱۳-۴) نیز < سرچشمه نوش  
 (۲۰-۵) چشمه کوثر:  
 ۲۴۶

- ز رویش روضه فردوس بابی      ز لعلش چشمه کوثر سرابی  
 ۲۰-۶) روح اعظم:      ۲۴۷
- لب جان‌پرور او روح اعظم      خم ابروی او محراب مریم  
 ۲۰-۷) رطب:      ۲۴۸
- به لب لعلش شراب آلود کردی      رطب چیدی و شفتالود خوردی  
 ۲۰-۸) سرچشمه نوش:      ۲۴۹
- لبش خندیده بر سرچشمه نوش      شبش آشفته بر ماه قصب‌پوش  
 ۲۰-۹) شراب:      ۲۵۰
- عبیر افشانند از سنبل بر آتش      شرابی دادش از عناب دلکش  
 شرابی دادش از لب تا بنوشد      ز شعر مشک‌ریزش حله پوشد  
 ۲۰-۱۰) شکر:      ۲۵۱
- به یاد آن لب شیرین در پوش      شکر در مصر کرده جام می نوش  
 قمر در حلقه جعد قمر سای      شکر در پسته تنگ شکر خای  
 ۲۵۲
- به نرگس پرده مستان دریده      به شکر دخل خوزستان خریده  
 سوی شکر شد از اول به پرواز      چو طوطی کرد شکرخایی آغاز  
 ۲۵۳
- به لؤلؤ لاله از شکر برآورد      ز لاله برگ نیلوفر برآورد  
 ۲۰-۱۱) شکر خنده:      ۲۵۴
- چو بگشاید به شکر خنده لب را      شکر بر تن بدراند قصب را  
 ۲۵۵

۱۲ - ۲۰) شفتالود: < رطب ۷-۱۸)

۲۵۸

۱۳ - ۲۰) طبرزد:

طبرزد را به مروارید می‌خست قمر را طرف مروارید می‌بست

گهش انگشت می‌زد بر طبرزد که این تنگ شکر یارب چه ارزد ۲۵۹

۱۴ - ۲۰) عقیق: < چشمه نوش ۴-۲۰) - عناب ۱۵-۲۰)

عذارش لاله‌ای در خون فتاده عقیقش شکری در می‌فتاده ۲۶۰

۲۶۱

۱۵ - ۲۰) عناب:

لبش خون دل عناب خورده چو می‌آب عقیق ناب خورده

رخش خندیده بر صبح جهان تاب لبش در جوش کرده خون عناب ۲۶۲

۲۶۳

۱۶ - ۲۰) عناب دلکش:

عبیر افشانند از سنبل بر آتش شرابی دادش از عناب دلکش

۱۷ - ۲۰) قصب: < شکر خنده.

۲۶۴

۱۸ - ۲۰) قوت روان:

دهانش کام جان تنگ‌دستان لبش قوت روان می‌پرستان

۲۶۵

۱۹ - ۲۰) لعل:

زلعلش نعل بر آتش روان را ز مهرش آب در چشم اختران را

زلعلش هر که دست از خود نشوید بریزد آب خود گر آب جوید ۲۶۶

زلعلش رفته آب می‌فروشان ز چشمش رفته خواب باده‌نوشان ۲۶۷

سر زلفش به دلداری درآید	لب لعلش به در باری برآید	۲۶۸
گه از لعلش شکر در پسته می کرد	به دستان ضیمرانش دسته می کرد	۲۶۹
به لب لعلش شراب آلود کردی	رطب چیدی و شفتالود خوردی	۲۷۰
		۲۷۱
گلشن نام و رُخش مُلفام چون گل	مُلش لعل و تنش گلفام چون مُل	
		۲۷۲
به لب چون نار و آنکه آب دندان	نشسته بر نهالی شاد و خندان	
		۲۷۳
نبات مصر را آواز در داد	شکرریزان مصری را خبر داد	
		۲۷۴
نمودش لعل کز این قوت برگیر	دل بی قوت از یاقوت برگیر	

## ۲۱- میان

سر مویی میانش تا به مویی	ز ریحانش نسیم خُلد بویی	۲۷۵
میانش موی و در وی هیچ خم نه	دهانش هیچ و از وی هیچ کم نه	۲۷۶
میانش موی و مویش پیچ بر پیچ	دهانش هیچ و قولش هیچ در هیچ	۲۷۷
سر مویی سر موتا میانش	نبوده موی را فرق از میانش	۲۷۸

۲۲- ناخن

۲۷۹ (۲۲-۱) فندق:

به فندق گوشه بادام برکند      زمه دانه زپروین دام برکند

به فندق سنبل از نسرین گشاید      زعقرب رسته پروین نماید ۲۸۰

به فندق مشک برگلشن فشاند      زنگس لاله در دامن فشاند ۲۸۱

۲۸۲ (۲۲-۲) ناخن:

به ناخن تاب در عنبر فکنده      به خنده شور در شکر فکنده

## شرح ابیات

بیت ۱ - حاجب: پرده‌دار، ابرو. حاجب ابرو: اضافه تشبیهی است.

جادوی مخمور سرمست: چشم مست خمارآلوده.

پیوست: پیوسته، دایم.

کمان کشیدن بر کسی: زه کمان را به قصد تیراندازی بر او کشیدن، آماده تیراندازی

بالای سر او ایستادن، مجازاً نگهبانی کردن از کسی (در این بیت به قرینه حاجب)

معنی: پرده‌دار ابرویش دائماً آماده تیراندازیست و بالای سر چشم مست مخمورش

ایستاده است.

توضیحات - حاجب به معنی پرده‌دار و غلام به کار رفته ایهام دارد به معنی دیگر کلمه یعنی ابرو.

حاجب ابرو، اضافه تشبیهی است و ابرو به پرده‌دار و کماندار همانند شده است. حاجب ابرو به لازم کمان کشیدن، به صورت انسانی پیش چشم شاعر بوده است و ایجاد صنعت استعاره کرده است.

کمان کشیدن، لازم استعاره ایجاد معنی مجازی می‌کند و غرض از آن خم و خمیده بودن کمان ابرو است.

جادو، مجاز به همانندی است یعنی نخست در ذهن شاعر تشبیه و همانندگی زیر به وقوع پیوسته:

چشم او مانند جادو است در تأثیر بخشیدن و تسلط و شگفت‌انگیزی.

چشم: مانسته. جادو: هماننده. چو: سازواره. تأثیر و تسلط: وجه همانندگی<sup>(۱)</sup>

جادو به وجه همانندگی به جای چشم و در معنی مجازی به کار رفته است؛ هرگاه هماننده به جای مانسته به کار برود در آن صورت می‌گوییم: «مجاز به همانندی است». یعنی جادو مجاز به همانندی است به جای چشم یا برای چشم.

در این بیت استعاره‌ای نیز در چشم یا جادو به کار رفته است زیرا با کاربرد صفت مست و مخمور برای چشم، چشم به صورت انسانی در ذهن شاعر بوده است که حاجب ابرو، کمان را به زه کرده بالای سر او ایستاده است.

---

(۱) مانسته: مشبه. هماننده: مشبه به. سازواره: ادات تشبیه. وجه همانندگی: وجه شبه

نکته جالب توجه در این بیت اینست که لفظ «حاجب» نشان می‌دهد کماندار ابرو، برای تیرزدن به چشم مست کمان نکشیده است بلکه برای چشم حافظ و نگهبان است زیرا ابرو حاجب چشم است و اینکه در عربی ابرو را حاجب می‌نامند به خاطر همین است که همچون حجایی از ریختن عرق پیشانی بر چشم او را نگه می‌دارد.

نکته دیگر اینکه در لفظ جادو دو شکل خیال با هم نهاده شده است.

الف - جادو مجازاً به معنی چشم به کار رفته (مجاز به همانندی).

ب - همین لفظ مجازی به علت مست و مخمور بودن به صورت انسان مجسم شده است (استعاره).

لفظ پیوست در معنی پیوسته و همیشه به کار رفته است اما ایجاد ایهام می‌کند با صفت پیوسته در ابروی پیوسته.

بیت ۲ - کمان کشیدن بر < بیت ۱، همین ترکیب: پیوسته < بیت ۱، پیوست. بیمار: چشم (مجاز به همانندی).

شوخی سیه‌کار: بی‌باک گناهکار، اشاره است به گناهان او در کشتن و بی‌قرار کردن بی‌باکانه عاشقان و ایهام دارد به زیبا و شوخ بودن و رنگ سیاه ابرو.

معنی: «از ابروی بی‌باک گناهکار پیوسته بر بالین چشم بیمار کمان کشیده است»

به عبارت دیگر: ابروی شوخی سیه‌کارش چون کمانداری بر بالین چشم بیمار ایستاده است.

نکته - در لفظ مجازی «بیمار» به ملایم «بالین» و اینکه ابرو بر او کمان کشیده شکل

خیال استعاره‌ای نیز نهاده شده و چشم به صورت انسان مجسم شده است.

بیت ۳ - صدپی: صدبار، بارها.

زه کردن بر کسی: آفرین و احسنت گفتن بر او، ایهاماً زه کردن کمان برای زدن او.

از چشم افتادن چیزی: بی‌ارج و کم‌بها شدن آن، از رونق افتادن آن.

معنی: کمان صدبار بر ابروی او آفرین و احسنت گفته و ابروی او را ستوده است یعنی

ابروی او خمیده‌تر، زیباتر و تیراندازتر از کمان است. تیر نیز در برابر غمزه او از چشم

افتاده و رونق خود را از دست داده است یعنی غمزه او بسیار خونریزتر از تیر و مؤثرتر

از آنست.

توضیح - در این بیت دو همانندگی پنهانی و برتری در همانندگی به کار رفته است.

در مصراع اول به طور پنهانی ابرو را به کمان همانند کرده و بر این برتری داده است.

کمان و تیر در دو مصراع با ابرو و چشم و غمزه ایجاد تناسبی بسیار زیبا می‌کند.

چشم معنی حقیقی خود را ندارد و غرض «از چشم افتادن» است در همین نیز «چشم»

با غمزه و تیر - در معنی حقیقی هر دو - ایجاد ایهام تناسب می‌کند.

کمان به ملایم «زه کردن» به صورت انسانی مجسم شده است (استعاره)

زه کردن از سوی کمان، عمل زه کردن کمان را به گمان می‌آورد (ایهام).

بیت ۴ - دل کمان را کشیدن: او را عاشق و دل‌باخته خود کردن. دلبری کردن نسبت به

او. ایهاماً کشیدن وسط زه کمان.

کمان بر کسی کشیدن: < کمان کشیدن بر کسی > بیت ۱

جادوی بابل: چشم (مجاز به همانندی)

معنی: با ابروی خود از کمان دل برده و کمان را عاشق خویش ساخته و بر چشم جادوی بابلی کمان کشیده.

به عبارت دیگر: ابروی او در تیراندازی زیباتر و مؤثرتر از کمان است و ابروانش همانند کمانداری بالای سر چشم جادوگر بابلی او ایستاده است.

نکته و توضیح - وجود همانندگی پنهان و برتری در همانندگی در مصراع اول آشکار است.

دل کمان را کشیدن، ایجاد ایهام می‌کند بر اینکه زه کمان و میان زه را کشیده است. ابرو و کمان - به ملایم کشیدن دل - هر دو به صورت موجودی زنده (انسان) مجسم گردیده و ایجاد استعاره کرده است.

جادو مجازاً به معنی چشم به کار رفته و بابلی بودن ضمن اینکه ایجاد استعاره‌ای از انسان می‌کند، او را به شکل هاروت بابلی پیش چشم می‌آورد.

بیت ۵ - کمان کشیدن بر: < بیت ۱

مه: ماه مجازاً به معنی رخسار (مجاز به همانندی).

قلب: دل.

هندوان: دوزلف سیاه (مجاز به همانندی)

معنی: دو ابروی او بر ماه رخسارش کمان کشیده و دوزلف سیاه وی نیز بر دلها کمین گشوده و در صدد شکار دلها است.

نکته ۱ - الف و نون جمع در آخر ابرو و هندو، ایجاد استعاره‌ای از دو موجود زنده می‌کند مخصوصاً وقتی که ابرو کمان کشیده و هندو کمین گشاده است. و همین الف و نون به خاطر دو تا بودن ابرو زلف، ایجاد ایهامی می‌کند به الف و نون تشبیه در زبان عربی.

نکته ۲ - هندوان زلف به قرینه کمین گشودن بر «قلب» به صورت عقربی پیش چشم شاعر بوده است که ایهاماً صورت فلکی «قلب‌الاسد» را به ذهن می‌آورد و این ایهام یا گمان‌سازی بسیار دور است که از امثال ایات زیر به گمان می‌آید:

ز خال افکنده سودا در شب‌تار      به عقرب برده آرام از دل مار  
گرفته عقربش بر ماه منزل      کشیده تیره شب را در سلاسل

بیت ۶ - کماندار: ابرو

پیوسته: دایم

مستان: دو چشم مست

معنی مقصود: ابروی کماندارش دل مردم را ربوده و پیوسته بر دو چشم مستش کمین گشوده است.

معنی ایهامی: ابروی کماندارش دل مردم را ربوده و بیشتر در صدد شکار مردم مست است.

توضیح - «مستان» معنی مردم مست را دارد و نظر بر اینکه با لفظ پیوست همراه است و ضمناً ابروی کماندار بر همه مردم - چه مست و چه غیر مست - کمین گشوده پس

این معنی ایهامی است و معنی مقصود «چشمان» یا دو چشم مست است که ابرو پیوسته بر آن کمین گشوده و کمان کشیده است. (ر-ک: آیات ۴.۲.۱. الخ)  
پیوسته: ایهامی دارد به ابروی پیوسته.

مردم در مصراع اول نیز مردمک چشم را به گمان می‌آورد (ایهام).

نکته - «الف و نون» در مستان < نکته ۱ بیت ۵

۷ - برگ نسرین: رخسار (مجاز به همانندی).

مشک چینی: زلف (م. ه).

طاق ابرو: اضافه تشبیهی. ابرو از نظر شکل و خمیدگی به طاق عمارت همانند شده است.

تیغ بینی: اضافه تشبیهی. بینی از نظر باریکی به خنجر یا چاقو همانند گردیده.

زلف سیاه و خوشبوی او رو بند رخسارش است و بر روی چهره اش افتاده و تیغ بینی او برای ابروی طاق ماندش همانند ستونی است یعنی گویی دو ابرو دو تا طاق پیوسته به هم هستند که تیغه بینی چون ستونی در وسط آنها نصب شده و طاقها را نگهداشته است.  
نکته - لفظ چینی ایهام دارد به چین زلف و این معنی مقصود نیست.

۸ - طاق: بی مانند، ایهام دارد به طاق عمارت و خمیدگی آن.

ابرو: مانسته. محراب: هماننده. چو: ادات تشبیه. مصراع اول و خمیدگی محراب و ابرو، وجه شبه.

ابروی او از نظر خمیدگی و زیبایی و دلبندی همانند محرابی است که در همه جهان

بی مانند است.

۱-۸- روح اعظم: جبرئیل، عقل اول. روح اعلی. محراب مریم: پرستشگاه حضرت

مریم < ۲۴۷

۹- نکته - (به فتح اول): نفس (یک بار نفس کشیدن)، بالکنایه باد، بوی دهان.

نسیم: باد ملایم، بوی خوش.

معنی: بناگوش او در زیبایی و سفیدی و رنگ و نرمی همانند برگ گل یاسمن بهشتی

است و بوی خوش او گویی نفس و باد اردیبهشت ماه است.

نکته - ماه اردیبهشت به صورت انسانی در ذهن شاعر بوده است که نفس می کشد و

بوی دهان او بوی خوش گل یاسمن را به همراه دارد، و این معنی بسیار پوشیده است

(استعاره غریب)

۱۰- ریحان: زلف (مجاز به همانندی)

میانش آنچنان باریک است که سر مویی مانده است تا به اندازه مویی باشد یعنی میانش

از مویی یک سر مویی کمتر و باریکتر است.

بوی خوش بهشت نیز عطری است که از ریحان زلف وی به مشام می رسد.

نکته: ریحان را از نظر بوی خوش و سرسبزی برای زلف هماننده قرار داده و به

صورت مجازی به کار برده است.

زلف او در سرسبزی و بوی خوش مانند ریحان است.

زلف: مانسته. ریحان: هماننده.

کاربرد هماننده به جای مانسته یک کاربرد مجازی است (م. ه) ر. ک: شماره ۲  
۱۱ - قامت او چون سرو سهی راست است، چشم وی مانند نرگس خواب آلود و  
رویش مانند گل زیبا و خوشرنگ و بوی است.

زلف او چون بنفشه افتاده و سیاه‌رنگ و خال وی به رنگ مشک و بوی او نیز همانند  
گل است از نظر خوشی عطر گل و بوی تن معشوق.

۱۲ - ر. ک: توضیح شماره ۷

۱۳ - همچنانکه ابروی بتان زیبا نگهبانی و سرداری دو چشم مست ایشان را می‌کند تو  
نیز همیشه سردار مردم مست و واله و عاشق پیشه و یا دلاوران هستی.

۱۴ - طره: موی پیشانی.

رخ آن بت بادام‌چشم، در زیر زلف و موی پیشانی‌اش همانند شمعی روشن در شبستان  
نورافشانی می‌کرد.

نکته - در تشبیه مرکب (همانندگی پیوسته) زیر (رُخ در زیر موی سیاه: مانسته. شمع  
در شبستان: هماننده) رنگ طره سیاه با رنگ شب در شبستان یعنی تاریکی ایجاد  
ایهام تناسبی می‌کند که بسیار پوشیده و پنهان است.

۱۵ - ناردان: ناردانه، دانه انار، مجازاً انار. ایهاماً آتشدان (نار = آتش عربی)

آب از دیده افشاندن: گریستن، بالکنایه چکیدن آب سرخ از دانه‌های انار که  
اشک خونین را به گمان می‌آورد (ایهام)  
دو نار نورسیده سیمین: دو پستان سفید.

معنی: انار به دو پستان او رشک می برد از آنست که خون می گیرد.

توضیح - ناردان را به معنی انار به کار برده است و این مجاز به علاقه جزء و کل است.  
(مجاز به ناهمانندی)

در این بیت تشبیه پنهان و برتری به کار برده است بین انار و پستان از نظر شکل و رنگ، و پستان را بر انار برتری داده است.

۱۶ - عمر جاودانه دل می رباید و همه می خواهند عمر جاودانه داشته باشند و آب حیات نیز بر جان و عمر می افزاید و روان را شادی و جوانی می بخشد. او دلربا تر از عمر جاودانی و جان افزا تر از آب زندگانی است

۱۷ - اختر بام: ستاره سحر، اختر بامداد، سیاره زهره که در آخر شب طلوع می کند.

در میانه کنیزکی چو پری برده نور از ستاره سحری  
نظامی

گرد برگرد او چو حور و پری صد هزاران ستاره سحری  
نظامی

(ر.ک: ذیل ستاره، لغت نامه دهخدا)

ماه: رخسار (م. ه).

مانند ستاره سحری از در من درآمد و به خانه ام درون شد و حالیکه ماه رخسارش مانند  
ماه بر سر بام بود و از بالا دیده می شد.

نکته - رخسار را به ماهی که از آسمان دیده می شود همانند کرده است.

۱۸ - مانند روزگار جوانی شادی بخش بود و مانند آب حیات روح می داد و بر عمر می افزود.

۱۹ - [مهر] آن ماه گلبوی همانند باغ بهشتی بود از نظر زیبایی و دلربایی آن ماه گلبوی خودش را از خیمه به درون کشتی انداخت و سوار کشتی شد.  
دامن افشان شدن به جایی: در آنجا قرار گرفتن و به آنجا رفتن.

۲۰ - نار کاووس<sup>(۱)</sup>: آتش کاووس، رخسار (ایهام دارد به مار کاووس که دو کوهه هیزم و دود است و مجازاً به معنی زلف)

- او مانند بتی بود که از گل رخسارش آتش کاووس دمیده بود و او همانند تدروی بود که در جامه های رنگین دیده می شد.

توضیح: گل، مجاز به همانندی است برای رخسار.

نار کاووس: ظاهراً آتش کاووس را در نظر گرفته (به قرینه دمیدن) در داستان سیاوش آمده:

نهادند هیزم دو کوه بلند      شمارش گذر کرد بر چون و چند  
وزان پس به موبد بفرمود شاه      که بر چوب ریزند نطف سیاه  
بیامد دو صد مرد آتش فروز      دمیدند گویی شب آمد به روز  
نخستین دمیدن سیه شد چو دود      زیانه برآمد پس از دود زود  
در جریان حوادث زندگی کاووس آتش سیاوش مشهور است که دو کوهه هیزم در

(۱) شاهنامه چاپ شوروی ج ۳ ص ۳۴

دو سو شعله‌ور بود و سیاووش از میان زیانه آتش می‌گذشت.

پَر طاووس را مجاز به همانندی به کار برده است برای جامه‌های رنگین.

تذرو یا قرقاول پرنده ایست از راسته ما کیان که جثه‌ای به اندازه مرغ خانگی دارد. نر

این مرغ، خروس جنگلی یا خروس کوهی نامیده می‌شود که بسیار شبیه به خروس

خانگی است. الا اینکه به جای تاج سرگوشتی دارای کاکل ماندی است و دو تا از

پره‌های دمش بسیار دراز می‌شود و گاهی به دو متر می‌رسد.

۲۱- [آن مردان] مانند بلبل در عشق گل می‌خروشدند و آواز می‌خوانند و همیشه باده از

جام شوق او می‌نوشتند یعنی شوق وصل گل (معشوق) را همیشه در دل دارند و در هر

کاری عشق محرک و مشوق ایشان است.

۲۲- او (دختر قیصر) بهار قیصر روم و عید مسیح است از نظر روشنی بخشیدن به چشم

مسیح و از لحاظ شادی و برانگیختن شادیهای مردم و همچنین همانند قندیل ترسایان

و چراغ راهبان همیشه روشن و همراه با تقدس و پاکی است.

قندیل ترسا (به کسر قاف): چراغی که دایم در کلیسا از سقف آویخته‌اند.

راهب: عابد مسیحی و خلوت‌گزیده ایشان که ترک دنیا گفته باشد.

ترسا: مسیحی، نصرانی.

نکته: در تشبیه بلیغ بیت وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده است و زیبایی و پاکی دختر

قیصر یا عزت و پایه بلند وی مورد نظر شاعر است.

۲۳- مراد از خلد، حجله گل معشوق نوروز است. (م. ه).

بهشت نیز مجاز به همانندی است برای «گل» دختر قیصر که از نظر زیبایی و رنگ و بو مورد توجه بوده است.

خوبی: زیبایی.

نوروز گل را دید که همانند بهشتی زیبا در درون حجله خلد مانند نشسته و آنچنان زیباست که بازار بهشت را شکسته و آن را از آب و رونق انداخته است.

۲۴ - باد: باد حوادث، باد هوا.

تنش از باد حادثه همانند بید لرزید و یا تنش آنچنان می لرزید که بید از باد می لرزد، و قامت راست او که مانند شاخ شمشاد بود همانند سنبل گردید که به هر بادی می لرزد. نکته - معمولاً سنبل از نظر سرسبزی و تاب خوردن آن با هر باد کوچک و جزئی، همانند قرار می گیرد.

چونرگس چشم مستش رفته در خواب چو سنبل زلف شستش گشته پرتاب

۲۵ - دیوان دیوانی: دیوهای که در دیوان پادشاهان و امرا زندگی می کنند.

مراد درباریان و سپاهیان ایشان است.

پری: مراد «علی» یکی از غلامان مرزبان است.

نکته: شاعر در این بیت تلویح پوشیده‌ای به کار برده، می خواهد بگوید در قرن هشتم عشق‌ورزی با پسران زیباروی مانند پری معمول بوده و آنان نیز اغلب حاجبان و غلامان درباری بوده‌اند.

۲۶ - تن او لطیف مانند روح است و لبش نیز مانند آب حیات زندگی بخش و

جان‌افزای است.

۲۷ - حَسَن شکل: زیبا پیکر.

نام آن غلام، «علی» است، بوی سمن و روی لطیف چون سمن و اندامی چون گل دارد.

خوشرفتار و خوش‌قیافه است.

نکته - حَسَن صفت مشابه است به معنی زیبا و ایهام دارد به اسم خاص «حَسَن» که نام کسی است.

۲۸ - سَهی: راست رُسته، تازه، سهی بالا: راست قامت.

بنفشه: زلف (مج . هما).

گل: رخسار (مج . هما).

راست قامتی چون خرمن گل لطیف بود که بنفشه زلف را بر پیرامون گل رخسار ریخته بود.

۲۹ - بهرام: ستاره زحل که جنگی فلک است، ایهام دارد به بهرام‌گور که خود

تیراندازی ماهر بوده است و بهرام نامی که مراد از آن هر مردی می‌تواند باشد.

[او] سپیده دم مانند خورشید به بالای بام می‌آید و همچنانکه خورشید با نور خود همه

جا را آرامش می‌دهد و همه جا دیده می‌شود او نیز روشنی به اطراف می‌بخشد و دنیا

مانند کاخ جمشید پر از زر و زیور می‌گردد و همچنانکه خورشید هزاران پاسبان دارد

که شبها با خوابیدن خورشید در آسمان نگهبانی می‌دهند او نیز صدها غلام و پاسبان بر

بالای کاخ دارد و با تیر غمزه‌اش بهرام را شکار کرده است.

نکته - بهرام بالکنایه اسم مردی است و حقیقتی را در معنی ظاهری بیت بیان می‌کند که استعمال مجاز از باب علاقه خاص و عام است (کاربرد بهرام اسم خاص کسی و اراده هر مردی از جنس بهرام) و ایهامی دارد به سیاره زحل دورترین سیاره آسمانی و بالکنایه غرض رسیدن تیر غمزه است به دورترین نقطه.

۳۰ - او ماه زیبارویی است که پیکری چون خورشید دارد، روزگار با او مهربان است و فلک بر وفق مراد او می‌چرخد و ماه آسمانی نیز غلام حلقه به گوش اوست و به خاطر او در آسمان می‌گردد.

۳۱ - خورشید مصر: کنایه است از یوسف مصری و به کنایه‌ای دیگر زیبایی و پاکی و معنویت منظور شاعر است.

آنچنان زیباست که به نظر می‌آید ماه در دل شب می‌درخشد و یا یوسف از ته چاه بیرون آمده است.

نکته - توگویی: فعل و فاعل (جمله) است و نقش ادات تشبیه را بر عهده دارد.

۳۲ - مردی سیاه و زنگی که مانند دیوی دوداندود بود و مرد و زن از دیدن او فریاد می‌کشیدند و می‌ترسیدند.

غریو (به کسر اول): بانگ و ناله و فریاد.

غریو در جان کسی افتادن از چیزی: روح او از دیدن وی ناآرام شدن: بالکنایه ترسیدن و فریاد کشیدن.

۳۳ - او مانند سروی بلند قامت بود که از بنفشه زلف دسته بسته بود و نرگس چشمش مانند لاله در خون نشسته بود.

توضیح: تشبیه در مصراع اول پیوسته (مرکب) است (همانندگی مفرد به مرکب) و او را به سروی که دسته از بنفشه بسته همانند کرده است. همین شکل خیالی سروی را که دسته‌ای بنفشه بر سر دارد به ذهن می‌آورد ظاهراً تشبیه پریشان است زیرا ترکیب و کلام آن چنان است که به نظر می‌رسد طبق رسم معمول بنفشه را دسته بسته و در دست گرفته است، این شکل معنی مفید و مقصود به دست نمی‌دهد، در مصراع دوم نیز در ظاهر کلام چشم (نرگس) را به لاله‌ای همانند کرده است که خود در داخل خون نشسته و خون‌آلود شده یعنی کاسه چشمش همانند لاله سرخ و خون‌آلود شده بود.

۳۴ - سرو سیمین: پیکر و اندام راست قامت و سفیدرنگ (مج . هما)

سنبل: زلف (مج . هما)

مه: پیکر و شخص، به تعبیری رخ زیبا.

برج عقرب: دو زلف خمیده.

سلاسل: مفردش سلسله، زنجیرها.

سرو سیمین قامتش با سنبل زلف در زنجیر بسته شده بود و گویی ماه در برج عقرب منزل کرده است و یا همانند ماه در میان عقرب گیسوان خود منزل کرده بود.

۳۵ - چون باد: بسیار تند و سریع.

گل: نام معشوق نوروز و دختر قیصر روم.

از دست رفتن: بیهوش و بیخود گردیدن.

چو آن راست قامت سیم تن را دید که بلافاصله از خود بیخود گردید و در پای گل افتاد.

۳۶- گاهی سر بر دوش «گل» می گذاشت گویی شاخه سرو به گل تکیه داده است.

نکته - نوروز را در راستی قامت به شاخ سرو، و گل معشوق او را در لطافت و زیبایی

چون گل سرخ در نظر داشته تشبیه پیوسته‌ای به صورت زیر ایجاد کرده است.

سر نهادن نوروز بر دوش گل: (مانسته) = تکیه دادن شاخ سرو به گل سرخ (هماننده).

۳۷- پروانه جستن: رخصت و دستور گرفتن بالکنایه اطاعت و فرمانبرداری.

نوشاد: نوسار و نوشار، می گویند شهری بوده در حوالی بلخ که به داشتن زیبارویان

مشهور است. ظاهراً بتخانه یا قصری مشهور بوده است:

خلق را قبله گشت خانه تو همچو زین پیش خانه نوشاد

قامتش بلندتر و راست تر از سرو آزاد و خودش زیباتر از شمع نوشاد بود که سرو آزاد

بنده قد او بود و شمع نوشاد از وی دستور می گرفت تا روشن گردد و خودنمایی نکند.

نکته - تشبیه پنهان و برتر در این بیت بسیار واضح است.

۳۸- ر.ک: شماره ۲۰

۳۹- عَماری (به فتح اول): هودج و محمل مانندی که بر پشت پیل یا شتر نهند و بر آن

بنشینند، کنایه است از خانه و کاخ.

جلوه: (به سه حرکت اول): خود را نمودن و نشان دادن.

پری دخت: دختر پری یا دختری که خود پری است. کنایه از زیبارویی افسانه‌ای و

رؤیایی است.

«در خانه خود پری دختری دارد که هنگام جلوه و خودنمایی گویی کبک بهاری است در رفتار و حرکت و قهقهه و...»

۴۰ - یعقوب ثانی: یعقوب دیگری که می‌نالد و می‌گرید، در دلستانی وجه همانندی است برای همانندگی یوسف و گلستان.

در بهار کبک دری همانند یعقوبی دیگر می‌نالد و گلستان نیز چون یوسف دلستان و زیبا و دلربا می‌گردد.

۴۱ - آنان دایم مانند کبک «دوست، دوست» می‌گویند و آواز می‌خوانند و همه عالم را طفیل دوست می‌دانند و معتقدند جز دوست هیچ چیز ارزش ندارد.

۴۲ - برتری در همانندگی در هر دو مصراع ظاهر است.

او در زیبایی این برتری را بر گل دارد که او باده می‌نوشد و این برتری را بر ماه دارد که ماه جامه ابریشمین ندارد و نمی‌پوشد.

۴۳ - باز برتری در همانندگی، گل و ماه و دوست آشکار است.

گل است لیکن گل، رخسار بدان زیبایی ندارد، ماه است و ماه زلف سیاهی چون او ندارد وی آنچنان زیباست که گویی صد گلشن در آن شکفته است و زلف او آنچنان سیاه است که گویی صدها شب در مویش نهفته‌اند.

۴۴ - معالی: مفردش معلاة (معلات)، پایه‌های بلند و شرفها و منزلت‌ها. او همانند

سروی راست قامت است از طبقه‌ای ممتاز و از بزرگان مانند گلی است از خانواده

نیک‌بختان جامعه، خاصه او شاهزاده‌ای زیبا و بلندقامت است.

۴۵ - ترکی از مردم ختای ترکستان، از اردوی خاقان است یعنی زیباست و برتر از آن گلی است از باغ بهشت خدا.

۴۶ - باغ لایزالی: باغ معنویت خدایی، آفرینش خداوند، نهالی: به کسر اول، بستر. او همانند گلی خندان از آفرینش خداوندی است که چون سروی بر روی نهالی (بستر) نشسته است.

۴۷ - خاک وجود او را با آب چشمه حیوان آمیخته و گیل او را سرشته‌اند، تن او گویی گلستان بهشتی است از نظر لطافت و زیبایی.

۴۸ - نام او گل و رخسارش چون گل به رنگ شراب و سرخ است، لعل لبش شراب و تنش نیز همانند شراب به رنگ گل است.

۴۹ - معنی مقصود: ناگهان چون گوزنی غافل به چنگ شیر افتاد و شکار شد.

مراد افتادن شرف به دام جمال و یا هر مریدی به زیر سلطه مرادی از اولیاء الله است.

۵۰ - مهر: محبت، ایهام دارد به خورشید و با کلمه ماه ایهام تناسب می‌کند. هر سال یک بار چون ماهی زیبا در انظار عمومی ظاهر می‌شود و از سر محبت خود را به مردم نشان می‌دهد.

نکته - برج مهر: اضافه استعاری است از نظر علم بیان و مهر را به صورت کبوتری پیش چشم می‌آورد. در لفظ برج (لازم استعاره) نیز معنی مجازی یکی از ویژگیهای رفتاری نهفته است. از نظر دستور زبان فارسی نیز برج مهر اضافه اختصاصی است.

۵۱ - عزیز: لقب پادشاهان مصر است. قس، فقفور، چیپال، خان، قیصر... الخ.

اقلیم خوبی: اضافه تشبیهی است.

در پرده: در خانه بالکنایه مستور و عفیف

پادشاه مصر در خانه دختر زیبای باعفتی دارد که شاهنشاه حسن در کشور خوبی و زیبایی است.

۵۲ - لبش چون شهد شیرین است و شیرینی او با ملاحظت (نمک) همراه است، بر تن پیراهن پوشیده و ماه رخسار را در شب زلف سیاه پنهان کرده است.

۵۳ - گلشن حور: باغ بهشت، قُبّه نور: گنبد نور کنایه از روشنی چهره و صافی دل و معنویت است.

عنبر: ماده‌ای خاکستری رنگ خوشبو که از روده ماهی عنبر به دست می‌آورند.

او گلی از باغ بهشت است که بوی خوش عنبر دارد و او ماهی خورشیدوش از عالم روشنان و جهان برین است.

۵۴ - برج ثور: برج گاو، صورت فلکی دوم از صور ۱۲ گانه منطقه البروج است. رُخ آوردن به: روی آوردن به، رفتن به.

گویی ماه به برج ثور می‌آید و یا خورشید به سوی ماه می‌رود.

۵۵ - طره: ر. ک ۱۴.

شام: شب، مجازاً تاریکی (به علاقه ملازمت).

همچنانکه می از جام بلورین دیده می‌شود تن او نیز از زیر جامه نازکش دیده می‌شد و

رخ او از زیر موهای سیاه طره‌اش نمایان بود همچنانکه ماه از تاریکی شب می‌درخشد.

نکته - غرض از مصراع اول نازکی جامه و زیبایی اندام است و نظر از مصراع دوم درخشندگی رخسار و زیبایی آن در زیر موهای سیاه پیشانی است و در هر دو مصراع دو طرف تشبیه مرکب (پیوسته) است و این از تشبیهات کمیاب در ادبیات است. توضیح اینکه تن را به تنهایی به شراب و یا جان را به تنهایی به جام همانند نکرده است. همچنان است مصراع دوم، که صورت و چهره زیبا را در زیر موی سیاه جمعاً در یک جا به ماه در شب تاریک همانند ساخته است.

نکته‌ای بسیار باریک در دو مصراع نهفته است و آن اینکه هرگاه در طرفین تشبیه دو شکل خیالی مفرد را از هم جدا بکنیم در مصراع دوم تشبیه نابود نمی‌شود: روی در زیر موی سیاه مانند ماه در تاریکی شب است. روی مانند ماه است.

زلف مانند شب است. در حالت جدایی اندامها باز تشبیه درست است.

تن در زیر جامه مانند شراب در جام بلورین است.

تن مانند شراب!؟

جامه مانند جام!؟ تشبیه درست و منطقی به نظر نمی‌رسد و نابود می‌شود.

۵۶-نوشتاد و سه <۳۷.

بربر: ایلات ساکن ایران و افغانستان. (ر. ک فرهنگ معین، شماره ۴).

توضیح اینکه یونانیان به همه اقوام بیرون از تمدن خود بربر می‌گفته‌اند، نیز اقوام مسلحی را که به امپراتور روم حمله کرده حکومت تشکیل داده‌اند، بربری می‌گویند. همچنین قومی در افریقای شمالی و شهری در سودان را نیز بربر می‌نامند. ظاهراً نظر شاعر با توجه به چین و نوشاد همان قومی است که در شرق ایران هستند.

حور: (مفردش حوراء و احور) زن و مرد بهشتی سیاه چشم. زنی سپید پوست که سیاهی چشم و موی او به غایت باشد.

پری: زن زیبا (در اصل جن مؤنث که فریبنده و دلرباست).

پری زاد: زاده پری.

حور پری زاد: کنایه از زیبایی افسانه‌ای و بهشتی است.

نکته - رعایت تناسب بین چین و نوشاد و بربر از یک طرف و نگارستان و شمع و نگار از سوی دیگر قابل توجه است.

۵۷ - نوبهار: بهار، بتخانه چین است و جایی افسانه‌ای که به منزله بهشت زمین است و به وسیله ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیحون ساخته شده بود. (در شاهنامه بهشت گنگ آمده)

نوبهار نیز نام معبدی بوده در بلخ که به گفته شاهنامه آتشکده و عبادتگاه زرتشتیان بوده است:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت      فرود آمد از تخت و بر بست رخت  
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار      که یزدان پرستان آن روزگار

مر آن خانه را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان این زمان  
نگار: نقاشی، شکل. کنایه از زیبایی خیالی است.

۵۸- آهو: چشم (مج. هما).

شیرگردون: برج اسد از صور فلکی منطقه البروج، کنایه از زیبایی و بلندی است.  
پلنگان: مردان شجاع (مج. هما).

با آهوی چشم خود برج اسد را که خانه خورشید است گرفته و زیبایی عالم گیر دارد و  
آنگاه خود همه دلیران و نامداران را چون آهو به زنجیر انداخته و شکار کرده است.  
نکته: «آهو» مجاز به همانندی است برای چشم، ولیکن در اصل آهو نیز به علاقه جزء  
و گل خود مجاز است به معنی چشم آهو. یعنی در واقع یک واژه خود در معنی مجازی،  
مجازاً به معنی واژه دیگری به کار رفته است و دو گونه شکل خیال در یک واژه نهفته  
است.

۵۹- شب شامی: شب تاریک (در لفظ شام ایهام تناسب نهاده با مردم ولایت شام)  
هندو < ۵، شیران: شیرمردان، پهلوانان.

شب تاریک در سیاهی غلام زلف اوست یعنی زلف او سیاهتر از شب است (برتری  
در تشبیه) با چشم خود نیز دل شیرمردان را شکار کرده است.

۶۰- در زلف سیاه خود هزاران زنگی سیاه را به بند کشیده (برتری در تشبیه).

و در چشم آهوی خود هزاران جادو دارد و مردم را افسون می کند (برتری در تشبیه).

۶۱- آهو با دیدن زیبایی چشم او از رشک و حسد می میرد و گرنه هزاران عیب بر آهو

می‌گیرد.

نکته - در لفظ آهو جناس تام به کار برده و برتری در تشبیه چشم معشوق بر چشم آهو نیز آشکار است.

۶۲ - اگر هاروت بابل چشم جادوی او را می‌دید بر آهو هزاران عیب می‌گرفت. توضیح: هاروت و ماروت دو فرشته بودند که بر زمین آمدند تا مردم را هدایت بکنند خود به عشق زنی زهره‌نام گرفتار آمدند و تا قیامت در چاه بابل زندانی شده‌اند و زهره به شکل ستاره‌ای در آسمان سوم سرگردان شده است. «و ما انزل علی الملکین بیابل هاروت و ماروت» (بقره / ۱۰۲).

آهو: عیب، بی‌هنری.

۶۳ - باگیسوی خود ماه را در زنجیر انداخته (ماه رخسارش در زنجیر زلفش گرفتار است ایهام) با چشم آهوی خود شیری مست (مردی) را شکار کرده است (عاشق خود را با نگاه خود به دام انداخته است).

۶۴ - بادام: چشم (مج. هما)، سیلاب خونین: اشک خونین.

مه تابنده: رخسار

پروین: دانه‌های اشک (مج. هما).

از بادام چشم سیلاب خونین اشک جاری بود گویی به رخسار ماه‌مانندش دانه‌های پروین افشانده می‌شود.

۶۵ - ر. ک شرح بیت ۱۴

۶۶ - نهالی: بستر، تشک.

صنوبر: قد و قامت (مجاز به همانندی)، صنوبر درختی است از مخروطیان که همیشه سبز است و با وجود قد بلند شاخه‌های آن با برگهای سوزنی اغلب به صورت دستهایی باز یا پایین افتاده جلب توجه می‌کند و از همین جهت است که می‌بینیم حافظ قد معشوق خود را به سرو همانند کرده ولیکن با توجه به دستهای معشوق که مانند سرو به سوی بالا نیست گفته است او مانند صنوبر می‌خرامد.

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما  
خواجو می‌گوید:

«آنچنان از چشم بادامی شکل خود اشک ریخته بود که بسترش نم گرفته بود و آنچنان غصه و غم خورده بود که قامت صنوبرمانندش مانند ریحان خم شده بود.

۶۷ - بادام تر: چشمی که اشک می‌ریزد. لاله: رخ.

عَناب: اشک خونین.

جَزَع (به فتح اول و سکون دوم) مهره، سنگی است گرد و سیاه و سفید مجازاً به معنی چشم به کار رفته است.

سیماب: جیوه مجازاً اشک.

سیم: نقره مجازاً چهره و رخسار سفید.

(بادام، لاله، عَناب، جَزَع، سیم و سیماب همه مجاز به همانندی هستند)

«از چشم تر بر رخسارش اشک خونین ریخت گویی بر سیم رخسارش از جَزَع چشمش،

سیماب روان شد.»

۶۸ - جادو: چشم. هندو: زلف

جادویش مانند بخت عاشقان به خواب رفته بود و زلفش همانند حال خستگان در تاب بود.

نکته - وجه شبه در خواب چشم و خواب بخت عاشقان مبهم است و چندان آشکار نیست که آیا بخت عاشق را از نظر خواب دایم آن در نظر گرفته است یا مقصود دیگری دارد. در مصراع دوم نیز تاب زلف یک امر محسوس و هدف پیچیدن آنست و در حال بیمار تب و ناآرامی معنوی مقصود است.

۶۹ - در چاه بابل افتادن: زندانی شدن بالکنایه به گودی افتادن چشم تلمیحی دارد به هاروت و ماروت و داستان ایشان < شماره ۱۱.

نعل بر آتش نهادن: بی قرار شدن و کردن. رسم بوده برای بی قرار کردن کسی و مخصوصاً عاشقان، نام او را بر نعل نوشته در آتش می نهادند.

نعل و آتش نهادن دو هندو اشاره است به خمیده بودن دو گیسو و افتادن آنها به روی رخسار گلرنگ و سرخ، و بی تابی و بی قراری زلفها.

معنی مقصود: «از غم و غصه دو چشمش گود افتاده بود و زلف تابداده سیاهش بر روی گونه هایش افتاده بود.»

۷۰ - برتری در تشبیه به کار برده می گوید چشمش برتر از جادو و زلفش سیاهتر از هندو بود. «چشم مست او خواب از جادو برده بود و جادو از حسد بی خواب شده بود و

زلف پست و افتاده او تاب و توان از هندوی سیاه برده بود زیرا هندو با آنهمه سیاهی خود به زلف او رشک می برد و بی قرار و بی تاب شده بود».

نکته - اشاره ای بسیار پنهان به خواب چشم و به بی قراری زلف، در بیت نهفته است.

۷۱- ر.ک: شماره ۶۱

۷۲- رویاه بازی: حيله گری و بالکنایه: فریبکاری.

«چشم او هنگام فریبکاری مانند آهو بود و اما چشم مستش از نظر غمزه موجب خشم آهو از رشک و حسد می شد.»

یادداشت - قافیه و معنی بیت غلط بود [خشم] با توجه به معنی و قافیه تصحیح شد.

۷۳- جنز < ۶۶. هاروت < ۶۱

چشم او با غمزه های خود خواب هاروت بابلی را بسته و او را بی خواب و بیقرار کرده است و لعل لبش با خنده های خود آبروی یاقوت را برده است.  
نکته: برتری در تشبیه چشم به هاروت و به یاقوت آشکار است.

۷۴- عبهر: نرگس.

تنگ (به فتح اول): بار، لنگه بار، جوال.

پسته: دهان.

تنگ بر شکر نهادن: بار بر شکر نهادن یا او را چاکر خود کردن، کنایه است از برتری او بر شکر و ایهام دارد به لب که خود در شیرینی تنگ شکر است.  
چشم نهادن بر کسی: بالکنایه او را تحت نظر گرفتن.

«با پسته دهان خود شکر را در تنگ (جوال) پوشانده و شکر از شرم در بار قرار گرفته و با غمزه اش عبهر (نرگس) را زیر نظر گرفته است.»

توضیح - اینکه با غمزه عبهر را زیر نظر گرفته ظاهراً به خاطر آن است که نرگس غمزه ندارد و مبادا دست از پا خطا بکند.

تشبیه پنهان بین دهان و شکر از یک طرف و نرگس و چشم از طرف دیگر با برتری در تشبیه (تشبیه تفضیل) همراه است.

۷۵- ر. ک: شماره ۱۱

۷۶- با نرگس چشم آبروی مستان را برده است زیرا مستان هرگز مستی چشمان او را ندارند و همه نیز عاشق چشم مست او شده‌اند و با شکر لب نیز همه دخل خوزستان را خریده است و آنچه از شیرینی در خوزستان است در لب او نهاده شده و بهای شکر لبش نیز برابر دخل تمام ولایت خوزستان است.

نکته - برتری در تشبیه چشم، مستان و شیرینی لب به شکر خوزستان آشکار است.

۷۷- طناب چنبری: زلف، ماه: رخسار. نرگس: چشم. ارغوان: اشک خونین، و یاسمن: رخسار است و همه نیز مجاز به همانندی است.

«زلف‌ها را برکنند و اشک خونین از چشم بر رخسار ریخت.»

۷۸- از نظر تشبیهات با بیت شماره ۷۶ قابل مقایسه است.

مستان بر مستی چشم و بستان بر زیبایی رخسارش حسد می‌برند زیرا «با نرگس چشم خود تیغ ابرو بر مردم مست کشیده و آنان را می‌گشود که چشم من مست‌تر است و با

زیبایی روی خود آبروی بستان را برده است که من زیباتر هستم.»

۷۹ - نرگس: چشم، ارغوان: اشک خونین، یاسمن: رخسار،

هوا: عشق و میل، ایهاماً از بالا.

دُر در دهن ریخت؟! ظاهراً اشک در دهن ریخت.

اشک خونین از چشم بر رخسار ریخت (گریست) و از اشک دُر در دهن قدح ریخت:

بالکنایه قدح را به جای شراب با آب چشم پر کرد.

پادداشت - دُر در دهن در برخی نسخه‌ها به صورت دُر دهن آمده که معنی را عوض

می‌کند. دُر دهن در قدح ریخت. یعنی آب دهان در آن ریخت و بر قدح تفو کرد و با

ناراحتی آن را دور انداخت!؟

۸۰ - چشم مست او همچون نرگس در خواب رفته و زلف کمندش همانند سنبل

پرتاب شده و به خود می‌لرزد.

شست: قلاب ماهیگیری، حلقه زلف، کمند.

۸۱ - اشک خونین از نرگسدان چشمش برآورد و گریه کرد و آهی کشید و از شدت

ناراحتی گفت:...

۸۲ - چشمانش گود رفتند (پژمرده و لاغر شد) و دو زلف سیاهش پریشان شده بر ماه

رخسارش ریختند.

۸۳ - برای جادو کردن او دیده بر دیده‌اش می‌نهاد و برای کشیدن ناز او یا به خاطر

نازی که او می‌کرد لب بر لب او می‌گذاشت.

۸۴ - هرقل امپراطور روم شرقی است که صلیب مقدس را از ایرانیان باز گرفته به بیت المقدس برگرداند (۶۲۹ میلادی).

زُئار: رشته‌ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن آویزند و کمربندی که زرتشتیان به کمر ببندند، از نظر پیچ و تاب و حلقه مانند بودنش در نظر شاعر بوده است.

هاروت < بیت ۶۱

یادداشت - ظاهراً مراد از هرقل، هرکول یکی از پهلوانان افسانه‌ای و نیمه خدایان یونان است و زُئار نیز در اصل مخصوص زرتشتیان است که شعرا آن را با عنوان بند صلیب به مسیحیان نسبت داده‌اند.

۱ - ۸۴ - خال شبگون: خال سیاه.

خال شبگون او در حالی که به مهتاب رخسارش نشسته است باغبانانی را پیش خیال می‌آورد که بر سر آب نشسته‌اند.

نکته - تشبیه پیوسته (مرکب) است خال بر رخسار و کنار لب (سرچشمه نوش) به باغبانی همانند شده است که بر سر آب - و در شب مهتابی - نشسته است.

مقابله شبگون (سیاه) نیز با مهتاب در یک مصراع زیبایی خاصی دارد.

۸۵ - مار زلف: اضافه تشبیهی است.

مهره: خال و ایهاماً سر زلف و سر حلقه زلف تاب داده است.

«گاهی با زلف مارمانندش مهره بازی و گاهی با خال سیاهش بازی می‌کرد.»

۸۶ - فغفور (بغفور): لقب شاهان چین است، بغ پور را به معنی پسر خدا نوشته‌اند.

جیفور و چیپور: نام شاه هند بوده.

فغفور پادشاه چین، چین زلف او را دیده آشفته حال گردیده و چیپور شاه هند خال سیاه هندوی او را دیده دل از دست داده است.

نکته - مناسبت چین زلف، فغفور (پادشاه چین) و هندو و چیپور (پادشاه هند) خالی از لطف در ظاهر و باطن بیت نیست.

۸۷ - نَقَط (به فتح): خجک زدن حرف را، خال و نقطه زدن بر حرف بالکنایه نکته گیری بر حرف کسی.

حرف عنبر: زلف سیاه به شکل حلقه (عین ع) (نقط زدن بر حرف عنبر، در پایان آن قرار گرفتن نقطه است.

لالا: غلام، بنده، خدمتکار.

عنبر: زلف.

لعل: لب

لؤلؤتر: مروارید آبدار، مجازاً دندان.

خال او بر حرف و سخن عنبر نکته گیری کرده و رنگ خالش زیباتر از رنگ عنبر است و بر حرف ع عنبر که بر رخ افتاده خال زده. یعنی خم زلفش روی خالش افتاده و مروارید دندانش بنده و خدمتکار لب لعل اوست که صف بسته و ایستاده است.

توضیح - نَقَط را در لغت نامه ها به فتح اول نوشته اند از بیت خواجو معلوم می گردد به فتح اول و دوم است.

۸۸ - سودا: بیماری خیال، ایهاماً سیاهی.

عقرب: زلف (مجاز به همانندی).

با خال سیاه خود شب تار را دیوانه کرده و شب عاشق یا حاسد اوست.

ایهاماً شب تار سیاهی را از زلف او گرفته است و با عقرب زلف خود مار را بی قرار کرده است از عشق یا حسد.

نکته - در عقرب و مار صنعت ایهام تناسب نهاده است.

۸۹ - در آتش افتادن: رشک کردن و از حسد گرم و بی تاب شدن.

فلفل: دانه سیاه فلفل بالکنایه اسپند. سر زلف او آنچنان سیاه است که شب تار را پر اضطراب و پریشان حال کرده است و دانه فلفل و اسپند را در آتش می اندازد و می سوزد. (ایهام)

۹۰ - عنبر: زلف.

خلخال ساختن: حلقه کردن و در میج دست و پا پیچیدن.

مشک سیاه: دانه خال (مجاز).

خال ساختن: خال گذاشتن و نهادن. گاهی عنبر زلف او را در میج دست و پای خود می سود و خالی بر چهره خود می ساخت.

۹۱ - باغ: مراد رخسار است. خد: گونه، زاغ: زلف سیاه، گلنار: گل انار وحشی، هر گل سرخ.

نکته - ادات تشبیه و وجه تشبیه حذف شده و دوبار تشبیه بلیغ (رسا) به کار برده است.

قامت او مانند شمشاد است در راستی و سرسبزی و گونه‌اش مانند گلنار است در سرخی و زیبایی.

باغ مجاز به همانندی است برای چهره زیبا و زاغ مجاز به همانندی است برای زلف.

۹۲ - خط: سبزه نورسته که برگرد رخسار پدید آید و ابتدا از پشت لب کند.

ریحان خط: اضافه تشبیهی است. خط نورسته به ریحان همانند شده از نظر سرسبزی و ایهام دارد به خط ریحانی از انواع خطوط اسلامی که بسیار زیباست.

عنبر: < ۵۲

عنبر غباری از ریحان خط اوست یعنی در رنگ و بو موهای نورسته پشت لبش بر عنبر برتری دارد و نافه مشک تاتاری نیز در رنگ و بو یک تار موی از جعد زلف اوست. نکته - مناسب بین ریحان و عنبر و نافه تاتار از یک طرف و خط و تار و غبار از سوی دیگر با مناسب ریحان خط و ایهام خط ریحانی خالی از لطف نیست.

۹۳ - عذار: (به کسر اول): رخساره، چهره.

بت سیمین عذار: بتی که چهره سفید مانند سیم دارد کنایه است از سفیدی رخسار.

آهنین دل: سخت دل، بی رحم، آنکه دلی سخت و آهنین دارد.

منزل: جایی که مسافران در آن فرود آیند؛ مجازاً مراد فاصله دو منزل راه است. یک دو منزل: چند فرسنگی، مقداری.

بت: مجاز است برای زیبارویان زیباپیکر.

«چون آن بت سفید چهره سخت دل یک دو منزل با ایشان همراهی کرد و راه رفت»

۹۴ - تیهو: پرنده‌ای از دسته کبکها، رنگ پرهايش خاکستری مایل به زرد و زیر بالهايش سیاه است گوشتش خوشمزه‌تر از کبک و خود از کبک معمولی کوچکتر است.

پرواز کردن دل: کنایه از عاشق شدن و از دست شدن دل است. «دل او مانند کبوتر پرواز کرد و از دستش رفت و عاشق شد و او چون تیهو شکار چنگال باز شد و به عشق گرفتار آمد»

نکته - دل: مانسته، کبوتر: هماننده و «پرواز کردن» وجه همانندی است. همچون: ساز واره (تشبیه ساده و با چهار رکن)

در مصراع دوم، وجه همانندی ذکر نشده تشبیه استوار (موگد) است.

۹۵ - فصل گل: بهار.

داغ بر دل پر خون نهادن: داغدار شدن، حسرت و غم خوردن.

«اگر در فصل بهار باغ را به یاد آورم همانند لاله داغ بر دل می‌نهم و با دل داغدار، حسرت و غم می‌خورم».

نکته - وجه همانندی در تشبیه دل به لاله، داغدار بودن و سیاه بودن دل لاله است که امری محسوس است لیکن داغداری دل امری معقول است دل پر خون داغدار در برابر گل سرخ لاله با میان سیاه آن قرار می‌گیرد و وجه همانندیها معقول به محسوس است.

۹۶ - سودازده: سودایی و عاشق، مبتلا به بیماری خیال.

بلبل نالنده: کنایه از عاشق نالان است.

«او در باغ زندگی هزاران عاشق نالان دارد که دلهای سودازده ایشان همچون لاله داغدار است.»

از دل: از ته دل، صمیمانه.

۹۷ - خریدار: مشتری و خواهان، بالکنایه عاشق و خواستگار.

جان عزیز: انسان ارجمند و گرامی.

«صد جان عزیز از ته دل و صمیمانه خواستگار او هستند و صدها دل در غم گیسوی او گرفتار است.»

نکته - گرفتاری دل در خم گیسو، استعاره‌ای از یک زندانی ایجاد می‌کند که پای در زنجیر بسته دارد.

۹۸ - مرغ نیم بسمل: مرغی که نیم‌کشته است و سر او کاملاً بریده نشده جان می‌دهد. جادو: چشم.

چاه بابل: چاهی است که هاروت و ماروت در آنجا زندانی هستند.

جادوی کسی در چاه بابل افتادن: مجاز است یعنی چشم او در گودی افتادن و همین نیز کنایه است از لاغر و پژمرده شدن.

«دل او مانند مرغ نیمه‌جان می‌لرزید و چشمش به گودی افتاده پژمرده و لاغر شده بود.»

۹۹ - طبرزد: لب (مجاز به همانندی)

مروارید: دندان (مج، هما).

خستن: مجروح کردن، مجازاً گزیدن و فشردن

قمر: ماه رخسار.

طرف (به فتح اول): چشم و چشمان هر دو آمده، در اینجا مراد هر دو چشم است.

مروارید: اشک.

مروارید بستن بر قمر: اشک بر رخسار ریختن.

«با دندان لب شیرین خود را می‌گزید و چشمانش اشک بر ماه رخسارش می‌ریخت.

۱۰۰ لؤلؤ: دندان (مجاز)

لاله از شکر برآوردن: لب را گزیدن و خونین و زخمی کردن.

لاله برگ: گونه، رخسار.

نیلوفر برآوردن از لاله برگ: کبود کردن رخسار و خستن آن با انگشت.

«با دندانها لبش را گزید و خونین کرد و رخساره‌اش را کبود کرد و با نوک انگشتان

خست.»

۱۰۱ - < ۸۷

۱۰۲ - پسته: دهان (مجازاً)

تنگ: < ۷۳

در تنگ کردن کسی یا چیزی: او را به پوشیدگی و پنهان شدن و اذار کردن، بالکنایه

شرمسار کردن آن یا او.

ترنج: غنغب (مجازاً)

سیب: زرخدان.

آونگ کردن: آویختن.

«پسته دهانش شیرین تر از قند است و قند از دیدن دهان شیرین او در جوال رفته و خود را پنهان کرده است، و غبغب ترنج مانندش از زیر سیب زرخدان او آویزان است.»  
نکته - در لفظ پسته استعاره‌ای از انسان نهاده شده است به ملایم در تنگ کردن و

شرمسار کردن.

۱۰۳ - < ۷۴

۱۰۴ - قمر: رخسار (مج . هما).

جعد قمرسای: زلفی که بر رخسار افتاده.

شکر: شیرینی (مجاز به علاقه ملازمت).

پسته تنگ: دهان (مج . هم)

پسته تنگ شکر خای: دهانی که کلمات شیرین می‌گوید و سخنان شکرین در دهان دارد.

«رخسار چون ماه او را حلقه زلف مهسای او فرا گرفته و در دهان تنگ خوش سخنش شیرینی دارد.»

۱۰۵ - تنگ شکر در مقالت آوردن: در گفتار، سخنی شیرین آوردن

آب از جمال کسی شکرریزان شدن: اشک شادی ریختن.

شکرریزان شدن: نثار شدن و ریختن، اشک شادی ریختن.

«چون او در گفتار سخن شیرین بر زبان راند، اشک شادی از چشمانت می ریزد و در چهره‌ات دیده می‌شود.»

یادداشت - آب از جمال کسی شکرریزان شدن، معنی کنایی عرق کردن و شرمسار شدن را دارد لیکن مناسب مقتضای حال سخن نیست.

نکته - مقالت: مصدر میمی است به معنی گفتار، آن را با جمالت (جمال + ت) قافیه کرده است.

۱۰۶ - گُهر: کلمات خوش و سخنان گرانقدر.

یا قوت دُرپوش: لب سرخی که مرواریدهای دندان را پوشانده است.  
دُر: دندان.

سرچشمه نوش: دهان.

«از لبان سرخ که مروارید دندان را پوشانده، گوهر سخنان حکمت آمیز می ریزد و از سرچشمه نوش دهانش سخنان شیرین می گوید.»

۱۰۷- نمک: ملاحظ.

شهد شیرین: پیکر و وجود، به تعبیری دیگر دهان.

قصب: پیراهن، روبند.

ماه تابان: پیکر و وجود، به تعبیری دیگر رخسار.

ماه: رخسار.

شب: زلف سیاه.

وجودش ملاحظ داشت و لبش شیرین بود. پیراهن بر تن پوشیده بود و رخسار چون ماهش در زلف سیاهش پنهان بود.

یا: دهان شیرین چون شهدش نمکین بود و لبش شیرین بود و رخسارش را با روبند پوشیده بود رخساری که زلف سیاه بر روی آن افتاده بود!

۱۰۸- کام: مراد، مقصود.

جان: روح، نفس.

روان: رونده، جاری، ایهام دارد به روان در معنی نفس و جان.

قوت روان: توشه جاری مثل آب.

قوت روان می پرستان: می، شراب.

«تنگدستان دهان او را به جان می‌خواهند و آرزو می‌کنند زیرا دهان وی آنچنان تنگ است که نیازی به خوردن و نوشیدن ندارد و لب او می‌می‌پرستان و توشه جاری ایشان است از نظر رنگ سرخ و زندگی و شادی بخش بودنش.»

نکته - تنگ دستان و تنگی دهان در معنی کنایی در مصراع اول، همچنین می‌پرستان و معنی کنایی رنگ می‌برای لب در مصراع دوم، بی لطف سخن نیست. علی‌الخصوص که «روان» در مصراع دوم با جان در مصراع اول ایجاد ایهام تناسب می‌کند و ذهن نخست پیش روان به معنی نفس می‌رود، چون به نتیجه معنی مقصود نمی‌رسد ناگزیر بر می‌گردد و آنچه را که لازم است در می‌یابد.

۱۰۹ - نمکدان شکر بار: دهان شیرین سخن.

در شور رفتن: شور شدن، ایهاماً غوغا کردن.

در بار رفتن: آماده حمل و مصرف شدن.

«نمک شور شده و شکر در بار قرار گرفته تا شاید هر دو مورد استفاده دهان نمکین و شیرین او قرار گیرند، از نمک در نمکدان دهن و از شکر در شکر سخنان بهره ببرد.»  
نکته - اصولاً می‌بایست نمک و شکر از شرم دهان نمکین و شیرین او در بار و در شور می‌رفتند، اینکه گفته «ز شوق» معنی را عوض کرده می‌خواهد بگوید هر دو آرزوی حضور در دهان و سخن او می‌کنند.

در همین نکته برتری در تشبیه به کار برده دهانش را در نمکین بودن با ملاحظت تر از نمک و سخنش را در شیرینی شیرین تر از شکر نشان داده است. لفظ «در» و «شکر»

نیز به زیبایی بیت می‌افزاید:

شکر بار: شکر بارنده، در بار، در جوال، در حمل..... الخ.

۱۱۰ - یاقوت پر از قند: دهان شیرین، بند: زنجیر، گره گیر: پرچین: دهان شیرینش از نظر ملاحظت نمکدانست و گیسوی پرچین و شکن وی همه بند و زنجیری است برای گرفتار کردن دلدادگان وی.

۱۱۱ - ناردان < ۱۵

شور: شوق

شکر چون ناردان: دهان شیرین و لب سرخ

درخت انار از جان کسی سر بر زدن: رستن انار از بدن وی و تبدیل شدنش به درخت انار کنایه است از برآمدن پستان از بدن وی.

در شوق و شور آن دهان سرخ شیرین، خود به درخت اناری تبدیل شد و دو نارپستان از سینه‌اش بر آمد.

۱۱۲ - میان موی بودن: کنایه از باریکی بیش از حد تصور میان است.

دهان هیچ بودن: کنایه از تنگی بیش از حد دهان است.

میان او چون موی باریک بود لیکن خمیدگی نداشت و راست بود و دهانش بسیار تنگ بود در واقع هیچ نقصی هم نداشت.

موی: زلف، پیچ در پیچ: پرچین و شکن، هیچ در هیچ: بی فایده، قول هیچ در هیچ، کنایه از بی وفایی است.

۱۱۳ - میانش مثل موی باریک بود، موهایش هم پرچین و گره گیر بود، دهانش نقطه‌ای بود و عهد او وفا نداشت، به عبارت دیگر: میانش باریک، زلفش پرچین، دهانش تنگ بود اما خودش بی وفا بود.

۱۱۴ - تاب افکندن در کسی: او را بی تاب و بی قرار کردن.

«از جعد سیاه تاب در شب افکنده بود یعنی شب بی تاب و بی قرار بود از سیاهی زلف او، و رخساره‌اش آنچنان لطیف و سرخ بود که گویی آتش در آب است.»  
نکته - تشبیه رخساره به «آتش در آب» یک تشبیه مفرد به مرکب است که بالکنایه سرخی رنگ رخساره را همراه با لطف نشان می‌دهد.

۱۱۵ - سنبل: زلف

عبیر افشاندن بر: بوی خوش ریختن.

آتش: رخسار (مجاز).

شرابی دادن: بوسه دادن (مجاز) مست کردن. لذت بخشیدن (کنایه). عناب دلکش: لب (مجاز).

سنبل زلف را بر آتش رخسار افکند گویی عبیر بر آتش افشاند و از لب سرخ بوسه‌ای داد و مست کرد.

۱۱۶ - شب خورشید پوش: زلف سیاهی که روی سرخ را می‌پوشاند.

آتش در چیزی انداختن و افکندن: او را سوزاندن، بالکنایه سوختن وی از حسد.

تاب چهره: تابش چهره.

خور: خورشید.

«زلف سیاه را که خورشید رخسارش را پوشانده بود بر گوشه‌ای زد و از تابش چهره، خورشید را در آتش حسد سوزاند، بالکنایه خورشید حرارت و نور را از چهره او گرفته است ( این معنی ایهامی است)

۱۱۷- دُرش: (!): ظ، مروارید دندان‌ش یا گوهر سخنان‌ش.

عقرب: زلف

قلب عقرب: میان زلف پر خم (ایهاماً قلب برج عقرب)

سخنان گهربار ویا مروارید دندان‌هایش بایی از باغ فردوس بود و رخسارش از میان زلف پر خم او چون آفتابی دیده می شد.

۱۱۸- زیریر: اسپرک، گیاهی از زعفرانها.

زیریری: زعفرانی رنگ، زرد.

ارغوان: رخسار سرخ.

برگ خیریی رُستن از ارغوان: رخسار سرخ به رنگ زرد در آمدن.

«رخسار چون ارغوانش به رنگ زرد گل خیری درآمد و رخ بستان افروزش مثل زعفران زرد شد.»

۱۱۹- بامداد است: زیبا ولطیف و روشن است. جمله باد است: پوچ و بیهوده است.

رخسارش را نشان داد که بینید مثل صبح زیبا ولطیف است و از شب نیز [در مقابل زلف من] سخن نگویند که آن بیهوده و پوچ است، بالکنایه زلف را به گوشه‌ای زده‌ام

که دیده نمی‌شود و یا شب مانند زلف من سیاه نیست.

۱۲۰ - برگ خیری: گلبرگ خیری.

برگ خیری دمیدن از چیزی: زرد شدن آن چیز.

گل بستان افروز: رخسار سرخ رنگ زیبا.

«گل رخسارش پژمرده و زرد رنگ شده است.»

۱۲۱ - بنفشه: زلف

برگ نسرين: رخسار سفید رنگ لطیف.

بنفشه زلف بر نسرين رخسار ریخته بالین خود رانیز پر از گل سرخ کرده بود.

۱۲۲ - < بیت ۷

۱۲۳ - پروین: ثریا، مجموعه ستارگانی که به شکل خوشه انگور دیده می‌شود، مجازاً به

معنی چهره درخشان و نورانی به کار رفته است.

«از روی دلستانی رخسارش می‌درخشید گویی پروین در پرند آسمانی دیده می‌شود.»

نکته - تشبیه پیوسته به کار برده و رخسار را به پروین در آسمانی آبی همانند کرده است

(مفرد به مرکب)

۱۲۴ - پروین: رخسار.

عقرب: زلف.

«گاهی رخسار را از زیر زلف بیرون می‌کشید و نشان می‌داد، گاهی زلف را از رخسار

بر می‌داشت.

فندق: ناخن

سنبل: زلف

نسرین: رخ

عقرب: زلف

رسته پروین (!)

ظ: «ناخن زلف را از رخسار به گوشه‌ای می‌زند و از عقرب زلف رسته دندانهای سفید و یا رسته صبح رخسارش را نشان می‌دهد.»

توضیح: رسته یا رسته پروین با توجه به مقتضای سخن معلوم نشد، زیرا اصولاً باید از عقرب زلف، رخسار دیده شود و لفظ پروین نیز برای دندان و اشک مناسب می‌نماید

نظر بر اینکه رسته صبح را امیر خسرو به کار برده است احتمال دارد رسته پروین صحیح باشد:

یکی در ابر بهاری نگر که رسته صبح چگونه می‌گسلد دانه‌های باران را  
یا آسمان دست مه از رسته صبح پیش آن روی چو ماهت بسته  
(ر.ک آنندراج، ذیل رسته صبح)

۱۲۵- شب شامی: شب تاریک

سواد از چیزی بردن: سیاهی از آن گرفتن

«روی او روشتر و نورانی‌تر از چراغ زهره است و شب تاریک سیاهی خود را از زلف

او گرفته است.»

۱۲۶ - سنبل: زلف

شقایق: رخسار

ریحان: زلف

حدائق: مفردش حدیقه، باغها مجازاً رخسار زیبای عاشق و معشوق.

«گاهی سنبل زلف خود را بر شقایق رخسار او می‌سود و گاهی ریحان زلف او را در

روی رخسار او و خود (هر دو) می‌ریخت.»

۱۲۷ - روز از شب بر آوردن: رخسار از زلف بیرون کشیدن

بام: بامداد، صبح

حبش: زلف سیاه

شام: شب، ایهاماً مملکت شام

«گاهی روز رخسار را از شب زلف بیرون می‌کشید که بیند بامداد است و گاهی از

حبش زلف چین و شکنی نشان می‌داد که بیند شب تاریک است از نظر سیاهی.»

نکته - ایهام موجود در چین و شام که ایهام تناسب است و مراعات النظیر حبش و چین

و شام و مقابله روز و شب با معانی مجازی کلمات خالی از لطف نیست.

۱۲۸ - باغ فردوس گوشه و بخشی از روی چون بهشت اوست و چشمه کوثر در برابر

لعل لب او سرابی بیش نیست.

۱۲۹ - روضه بی حور: باغ بهشتی که حوران در آن نیستند و فاقد زیبایی و حرکت و

لطف است.

«دلش مشعلی بی نور شده بود یعنی امیدی بر دل نمانده بود و رخسارش چون باغی بود

که فاقد هرگونه زیبایی شده باشد یعنی پژمرده بود.»

۱۳۰ - زعفران بر آمدن از: زرد شدن

باغ: رخسار

دم: آه

زمهریر دم: زمستان آه

«از گوشه باغ رخسارش زعفران دمید و زرد رنگ و پژمرده شد و آههای سرد، نور از

رخسار او برد و پریشان حالش کرد.»

۱۳۱ - شاخ ضیمران: (ع. ضومران) شاخه ریحان، مجازاً زلف.

«زلف خوشبوی ریحانی او را ریحان فروش کرده و سمن رخسارش را از بنفشه زلفش

جامه پوشانیده است.»

۱۳۲ - گل: معشوق نوروز.

سمن چیدن: روی را بوسیدن.

ریحان دسته کردن: زلف را چنگ زدن.

۱۳۳ - بیت ۶۷

۱۳۴ - شاه فلک: خورشید.

با رخسار زیبایش بر خورشید غالب آمده و در پی وفایی بر فلک پیشی جسته است.

نکته - ایهام تناسب موجود بین رخ و شاه و مناسبت مات کردن آنها در معنی مجازی برتری داشتن و ایهام تناسب بین مهر و گردون که مهر در معنی خورشید را به ذهن می‌آورد و رخ و دست: همه بر لطف سخن می‌افزاید.

۱۳۵ - شمع مه: اضافه تشبیهی است.

پروانه گشتن برای کسی: عاشق و دیوانه و فرمانبر او شدن.

شمع ماه در برابر زیبایی رخسار او پروانه وار می‌گردد و عاشق زیبایی اوست بالکنایه رخ او زیباتر از ماه است و رفتار او پری را دیوانه می‌کند.

نکته - پروانه شدن ماه به رخ او، استعاره‌ای از خورشید در واژه رخ به وجود می‌آورد و اینکه دیدار پری همه را دیوانه می‌کند و رفتار او پری را دیوانه کرده است کنایه از زیبایی و کمال بی‌نهایت اوست.

۱۳۶ - < بیت ۱۴

۱۳۷ - خون کسی را در جوش کردن: او را خشمگین کردن.

برکسی خندیدن: او را ناچیز شمردن.

«رخسارش در زیبایی زیباتر از صبح است و لبش سرخ‌تر از عناب است از آنجهت است که رخسار بر صبح می‌خندد و لبش خون عناب را به جوش می‌آورد و خشمگین می‌کند.»

نکته - ایهام سرخی رنگ عناب و استعاره‌ای که در عناب و لب و رخ به ملایم در جوش کردن خون و خندیدن نهاده شده، خالی از لطف نیست.

۱۳۸ - روی او همانند صبح صادق می درخشد و موی او مانند روزگار عاشقان آشفته است.

نکته - ظاهراً در ترکیب صبح صادق، صادقان را در معنی کنایی نمازگزاران به کار برده و صبح صادق را به ایشان اختصاص داده است، فرض اینکه الف و نون توقیته باشد گمانی بیش نیست و یک شکل ایهامی است.

۱۳۹ - بر طبق گذاشتن چیزی: عرضه داشتن آن، مجازاً نشان دادن.

قرص: مراد رخسار است (مجازاً)

«قرصی از رخسار نشان می دهد که این ماه است و شب:»

۱۴۰ - < ۱۰۴

۱۴۱ - قمر: رخسار.

پرند شبگون: زلف.

کمند: زلف.

به دلنبدی: برای دلکشی.

«گره بر کمند زلف زد تا دلنبدی و دلکشی بکند و زلف سیاه را از رخسار برداشت.»

۱۴۲ - < بیت ۲۸

۱۴۳ - «گل شکفته بود و از شرم روی او بر خود خنده می زد و سرو در برابر قامت بلند

او سر در پیش انداخته بود.»

نکته - سر در پیش انداختن سرو قابل تأمل است، ظاهراً درخت صنوبر را در نظر داشته

است.

گل و سرو، هر دو به صورت انسان مجسم شده‌اند (استعاره)، لازم استعاره خندیدن و شرم و سر در پیش انداختن است.

۱۴۴ - بیت ۱۲۰

۱۴۵ - از شوق دوست و رخسار چون گلستان او، مانند غنچه در پوست نمی‌گنجید و می‌خندید).

۱۴۶ - او گلی بود که صدها گلشن از رویش شکفته بود (گلی بسیار زیبا بود) و او ماهی بود که در موهایش از نظر سیاهی صدها شب تیره نهفته بود.

۱۴۷ - ژاله چیدن از لاله برگ: اشک ریختن (به قرینه مصراع دوم).

لاله برگ: رخسار.

بنفشه درودن: با ناخن رخسار را خراشیدن و احتمالاً کندن موی و زلف.

لاله چیدن: از رخسار خون جاری کردن، خون گریستن.

«گهی می‌گریست و گاهی با ناخن صورتش را کبود می‌کرد و گاهی می‌خراشید و خون

می‌آمد.»

۱۴۸ - بیت ۶۷

۱۴۹ - روزی بر سرراهی زیبا رویی دیدند که قد بلندش مانند سرو و رخسارش چون

لاله زار سرخ بود.

۱۵۰ - عذار: رخسار.

عقیق: لب.

رخسارش از نظر سرخی و عرق رخسار چون گل لاله‌ای بود که شبنم بر آن نشسته و لب  
او از نظر شیرینی و سرخی چون شکر افتاده در می بود.  
نکته - هر دو مصراع تشبیه مفرد به مرکب است: عذار = لاله افتاده بر خوی. عقیق =  
شکر بر می افتاده.

۱۵۱ - بیت ۱۷

۱۵۲ - طناب چنبری: گیسو.

نقاب ششتری: زلف.

«زلف حریر مانندش را بر ماه رخسار افکنده بود و گیسوانش تا پاهایش افتاده بود.»

۱۵۳ - دو هاروت: دو چشم.

دو هندو: دوزلف.

«چشمانش گود رفته بودند و زلفهایش پریشان بودند.»

۱۵۴ - عقرب زلفش منزل ماه رخسارش را گرفته او را پوشانده بود و زلف سیاه را بافته  
و در زنجیر کشیده بود.

۱۵۵ - با گیسو ماه رخسار را به زنجیر کشیده بود و با آهوی چشم عاشق خود را شکار  
کرده به دام انداخته بود.

۱۵۶ - روبند یا زلفش را از روی رخسار معشوق برداشته از خود بینود می شد و نگاه  
می کرد.

۱۵۷ - گاهی بر لب بام راه می‌رود و با طلعت خود قدر ماه تمام را می‌شکند.

۱۵۸ - < ۵۵

«لب او بر سر چشمه نوش می‌خندید و از آن شیرین تر بود، بالکنایه لب بر سر چشمه نوش دهان قرار گرفته می‌خندید، شب زلفش بر رخسار رو بند گرفته‌اش آشفته و پریشان بود.»

۱۵۹ - عقیق لب او در شیرینی آبروی چشمه نوش را برده بود و ماه غلام رخسار او بود.

۱۶۰ - مرغول پرتاب: زلف پرچین تابدار.

«رُخ او در میان حلقه زلف پرپیچ و خم و تابدارش مانند مهتاب تابنده در شب تیره بود.»

۱۶۱ - < ۸۴-۱

۱۶۲ - خرده بینان: مردم باریک بین.

شب نشینان: شب زنده داران.

«رخسارش مهتابی بود که شب زنده داران را نور می‌بخشید و باریک بینان نمی‌توانستند برای او عیبی بگیرند.»

۱۶۲/۱ - نار کاووس: آتش کاووس. معنی بیت: از رخسار شکوفه‌ای ساخته در

جامه‌های رنگین جلوه گر بود < ۲۰

۱۶۳ - < ۱۲۵ / ۱۶۴ < ۷۷ / ۱۶۵ < ۸۰

۱۶۶ - افعی: زلف تاییده.

مهره بازان: شعبده گران.

«با گیسو مهره بازی می کرد و سر حلقه گیسویش روی مهره خال افتاده بود و با غمزه اش جادوگری می کرد.»

۱۶۵ - افعی: خوشبو.

مهره باختن: شعبده گری کردن، ایهاماً بر خال افتادن گیسو.

نافه چین: زلف خوشبو.

مهره ساختن: حلقه کردن و تافتن سر زلف.

«گاهی با مار خوشبوی زلف مهره بازی می کند و آن را به خال رخ می ساید و گاهی از

نافه چین گیسوان خوشبو سر حلقه ای بافته مهره سازی می کند.»

۱۶۸ - سکون بر باد دادن: بی تاب شدن، بی قرار شدن.

«سر زلف بی قرارش با حرکت خود و مهره سر زلف و خال رخسار به مار مهره بازی

یاد می داد.»

۱۶۹ - ۱۱ <

۱۷۰ - ۱۳۱ <

۱۷۱ - ۱۲۱ <

۱۷۲ - او سرو بلند قامتی بود که دسته ای از زلف بر سر داشت و از چشمانش اشک

خونین می بارید.

۱۷۳ - ۱۰۴ <

۱۷۴ - از تاب زلف شورانگیز پرچین و شکنش بر دل شوریده عاشق زنجیر نهاده او را گرفتار کرده بود.

۱۷۵ - چین: چین زلف.

«چون زلف هندوی او دین و دل را بفرید از چین زلف بر کشور زنگبار شکست می آورد، زیرا سیاهی زنگبار این چین نمی تواند بکند.»

نکته - تناسب هندو، زنگبار و چین و ایهام تناسب موجود بین چین و هندو با زنگبار خالی از لطف نیست.

۱۷۶ - ۸۶ <

۱۷۷ - چنبر دلگیر: حلقه زلف، حلقه بازوان.

۱۷۸ < ۱۲۷

۱۷۹ - ۹۷ <

۱۸۰ - سر مویی تا به مویی: یک سر مو کمتر از یک موی.

نسیم خلد: بوی بهشت.

«میان او بسیار باریک بود تا جائیکه یک سر موی مانده بود تا به اندازه یک موی

گردد یعنی کمرش یک سر موی از موی باریکتر بود، عطر بهشت نیز بوی خوشی از

ریحان زلف او بود.»

۱۸۱ - ۱۲۶ <

۱۸۲ - ۱۳۲ <

۱۸۳ - < ۹۱

۱۸۴ - زنگی جعد: جعد سیاه (اضافه تشبیهی).

عنبر فروشان در کشور حبشه از شوق زلف سیاه او بانگ و فریاد برداشته بودند که عنبر سیاه زلف را ببینند.

۱۸۵ - در زلف سیاهش هزاران زنگی سیاه آویخته بود و در چشم آهوی او هزاران جادو جای کرده بود.

۱۸۶ - به بوی: به امید، ایهاماً به خاطر بوی خوش.

«دمیدن سنبل در باغ بهشت به امید و به خاطر آن سر زلف خمیده او بود.»

۱۸۷ - < ۷۸

۱۸۸ - < ۷۸

۱۸۹ - سنبل سر حلقه: زلفی که سر آن تافته شده و یا به شکل حلقه خم شده.

«زلف سر خم را بر دوش افکنده در برابر سیاهی زلفش شب چاکر و غلام حلقه به گوش شده است.»

۱۹۰ - زلف سر خم را بر گل رخسار خود گره زد گویی شاخه سنبل را بر گل سرخ زنجیروار بست.

شاخ سنبل: زلف.

۱۹۱ - < ۱۳۱

۱۹۲ - < ۱۴۶

۱۹۳ - سیب سیمین: زنج سفید

«خم گیسویش در سیاهی مانند شب بود و ماه رخسارش از شب زلفش نمایان بود،  
زنخدانش مانند سیبی از سیم سفید بود که چاه زنخدان داشته باشد.»

۱۹۴ - شب زلفش از دوشش درازتر بود و گیسوانش چون افعی با سر حلقه زلف و یا با  
خال چهره مهره بازی می کرد.

۱۹۵ - < ۱۱۴

۱۹۶ - سایه بان از شب بر ماه زدن: روی را با زلف سیاه پوشاندن  
خرگاه از عنبر گرد ماه زدن: با عنبر خوشبوی زلف روی را پوشاندن.

۱۹۷ - < ۱۲۵

۱۹۸ - < ۱۱۶

۱۹۹ - شراب از لب دادن: بوسه دادن.

شعر مشک ریز: موی سیاه خوشبو.

«برای مست کردنش بوسه ای مست کننده از لب داد و خواست او را در موهای سیاه  
خوشبوی پوشاند.»

۲۰۰ - ضیمران دسته کردن: موها را چنگ زدن.

گاهی از لب او شکر در پسته دهان خود می کرد (می بوسید و می گزید)  
و با دو دست خود زلفهایش را چنگ می زد.

۲۰۱ - < ۵۵

۱۵۲ < ۱۵۲

۷۷ < - ۲۰۳

۸۸ < - ۲۰۴

۲۵۰ - عقرب منزل بر ماه گرفتن: خم زلف در رخسار قرار گرفتن.

«خم زلفش در ماه رخسار قرار گرفته و گیسوان را بافته، گویی شب تیره را در زنجیر کشیده است.»

۲۰۶ - پروین از عقرب نمودن: رخسار از زیر زلف نشان دادن.

«گاهی رخسار از زیر زلف نمایان می‌ساخت و گاهی زلف از رخسار به گوشه‌ای می‌زد.»

۱۹۶ < - ۲۰۷

۲۰۸ - تاب در عنبر افکندن: زلف را تاب دادن و تاییدن.

شور در شکر افکندن: فریاد و غوغا در شکر ایجاد کردن و شور کردن او، و او را شکست دادن.

با ناخن زلفهایش را می‌تایید و با خنده خود شکر را با آنهمه شیرینی، شور می‌کرد و شکر شیرینی خود را از دست می‌داد، ایهاماً شکر فغان بر می‌داشت که شیرینی خنده را ببینید (استعاره).

۵۸ < - ۲۰۹

۱۴۱ < - ۲۱۰

۲۱۱- کمند انداز گیسو: اضافه تشبیهی است.

«کمند انداز گیسو نمودار گردید و با یک موی از کمرگاهش او را گرفتار و عاشق ساخت.»

نکته - به یک موی از کمر، ایهام دارد به میان باریک و کمر موی ماندش.  
«از کمر» در دو وضع قرار گرفته است، الف - با یک موی که از کمرگاه معشوق دیده شد. ب - با یک موی، عاشق را از کمرگاه بر خاک انداخت (ایهام).

۲۱۲ - < ۱۱۰

۲۱۳ - پوستین نافه چین را دریدن: او را کتک زدن و ناچیز شمردن، بوی خوش او را به همه جا پخش کردن (هر دو معنی کنایی است)

«باد در اطراف آن گیسوی مشکبوی، بوی خوش به همه جا می برد، گویی پوستین نافه چین را دریده است، یا صبا در بوی خوش آن گیسو بوی خوش می پراکند و نافه چین را به چیزی نمی شمارد.»

۲۱۴ - < ۸۸

۲۱۵ < ۱۶۷

۲۱۶ - مشک چینی < نافه چین شماره ۱۶۵

۲۱۷ - < ۱۶۷

۲۱۸ - < ۹۲

۲۱۹ - < ۵۹

۲۲ - ۵۸ <

۲۲۱ - داغ از زلف سیه داشتن: خشمگین شدن بر زلف سیاه

«گاهی خشمگین می شد که در باغ وجود معشوق این هندوی رهن چه کار می کند؟»

۲۲۳ - ۱۰۲ <

۲۲۴ - قامت بلندی چون سرو دارد که ماه رخسارش بر آن می درخشد و زنخدان در آن

نمایان است.

۲۲۵ - گاهی زنخدانش را می بوسید و گاهی آرام در کنارش می نشست.

۲۲۶ < ۱۹۳

۲۲۷ - ماه کنعانی: یوسف.

«در چاه زنخدانش هزاران فتنه برانگیخته بود و هزاران مثل یوسف را به زندان کرده

بود.»

نکته - تلمیحی دارد به قصه یوسف و استعاره‌ای از زلیخا در بیت نهاده است.

۲۲۸ - ۱۰۲ <

۲۲۹ - طغار (= تغار) ظرفی سفالین و بزرگ و شکم برآمده برای خمیر درست کردن،

همچنین خم شراب را نیز در زبان آذری تغار می نامند.

۲۳۰ - ۲۲۴ <

۲۳۱ - ۱۴۹ <

۲۳۲ - ۱۴۳ <

۲۳۳ - < ۳۷

۲۳۴ - < ۱۴۲

۲۳۶ - قامتش به راستی شاخ شمشاد بود و هزاران سرو آزاد غلام قامت او بود.

۲۳۷ - < ۲۴

۲۳۸ - < ۹۱

۲۳۹ - < ۶۵

۲۴۰ - عرعر: درختی است با صمغی بدبو، زیبا و تنومند با برگهای بزرگ، گونه‌ای از پیرو، سرو کوهی.

«اینکه می‌بیند درخت عرعر قادر به حرکت نیست دست بر سر مانده از رشک قامت اوست.»

۲۴۱ - شبنم: ژاله، مراد اشک است.

«قامتش چون زلف خمیده شده بود و رخسارش از اشک همانند گلی بود که شبنم بر آن نشسته باشد.»

۲۴۲ - جسم او روح و لب او آب حیات بود.

۲۴۳ - تنگ شکر: لب

«گاهی انگشت به لبش می‌زد و می‌گفت عجب‌تنگ شکر گرانبهای!»

۲۴۴ - زلفش را حلقه کرده به چنگ گرفتم و جام لعل لبش را نوشیدم.

۲۴۵ - < ۹۳

۱۲۸ < - ۲۴۶

۲۴۷- روح اعظم: عقل اول.

محراب مریم: پرستشگاه و مسجد حضرت مریم.

«لبش همانند عقل و خرد جان پرور است و ابرویش چون محراب حضرت مریم خمیده و قابل تعظیم.»

۲۴۸- بال لب خود لب او را می بوسید و چون می خورده بود لبش را شراب آلوده و او را

مست می کرد و خود لذت می برد و از لبش شیرینی می خورد.

رطب چیدن: بوسیدن.

شفتالود خوردن: بوسیدن و گزیدن لب.

۱۵۸-۱ < - ۲۴۹

۱۱۵ < - ۲۵۰

۱۹۹ < - ۲۵۱

۲۵۲- دُرپوش: پوشاننده مروارید دندان.

«به یاد آن لب شیرینی که مروارید دندانها را پوشانیده، شکر در مصر مست کرده

است.»

نکته - اشاره ای دارد به رنگ سفید شکر و دندان، و سرخی می و لب، و شیرینی شکر و

لب، ضمناً برتری را در تشبیه می رساند و تشبیه پنهان (مضمر) نیز در بیت نهفته است.

۱۰۴ < - ۲۵۳

۲۵۴ - < ۷۶

۲۵۵ - اول به سوی لبش گرایید و بوسیدن را آغازید گویی طوطی شکر خایی می‌کند.

۲۵۶ - لاله از شکر بر آوردن: لب را گزیدن و خونین کردن.

«با دندان لبش را خونین کرد و لاله رخسار را کبود کرد.»

۲۵۷ - قصب: نی، نیشکر، پیراهن.

قصب شکر: نیشکر.

«چون لب را به شکر خنده بگشاید و بخندد، شکر پیراهن خود را بر تن خود می‌درد و

شرم زده و ناراحت می‌شود.»

نکته - قصب شکر در هر دو معنی پیراهن شکر و نیشکر، به یک معنی منتهی می‌شود.

۲۵۸ - < ۹۹

۲۵۹ - < ۲۴۳

۲۶۰ - < ۱۵۰

۲۶۱ - خون دل عَناب خوردن: سرخی از عَناب گرفتن.

«لبش سرخی از عَناب اخذ و رنگ می‌به خود گرفته، گویی آب عقیق ناب خورده

است.

۲۶۲ - < ۱۳۷

۲۶۳ - < ۱۱۵

۲۶۴ - < ۱۰۸

۲۶۵- نعل بر آتش بودن: بی تاب و بی قرار بودن

«روح برای لب او بی قرار بود که جان از وی بگیرد و اختران اشک می ریختند برای مهر و محبت او در برابر مهر و خورشید روز.»  
ایهاماً: مهر او بر اختران می تابد و آب در چشم ایشان می آورد. بالکنایه بسیار نورانی بود.

مهر: محبت ایهاماً خورشید رخسار.

نکته - غرض از محبت او، بی مهری معشوق است.

۲۶۶- آب جستن: آبرو طلبیدن، آبداری از لعل جستن.

«هرکس لعل لب او را ببیند گرفتار می شود و روی سلامت نمی بیند و اگر در جستجوی آب از لب لعل او باشد آبرو از دست می دهد.»

۲۶۷- لب او آنچنان سرخ و مستی بخش است که آبروی می فروشان رفته و چشمش آنچنان خواب آلوده است که مستان را بی خواب کرده است.

۲۶۸- سر زلف او دلها را گرفتار کرده دلداری می کند و لب سرخ او سخنان گهربار می گوید.

۲۶۹- < ۲۰۰

۲۷۰- < ۲۴۸

۲۷۱- < ۴۸

۲۷۲- آب دندان: درخشندگی دندان.

لبش سرخ و دندانش سفید بود و بر روی بستر و تشک شاد نشسته بود.

۲۷۳ - شکر ریزان مصری را خبر دادن: از شیرین بودن و قند و شکر خود خبر دادن که بخرند.

نبات مصر را خبر دادن: شکر فروشی کردن، حراج شکر کردن.

۲۷۴ - دل بی قوت از یاقوت برگرفتن: یاقوت را رها کردن و داروی ضد افسردگی، (مفرّح) دیگر جستن.

«لب لعلش را نشان داد که داروی شفا بخش از این لعل بگیر و توشه از این لعل ببر و دل ناتوان را به یاقوت نیازمند بدان.»

یادداشت - از لعل و یاقوت در ساختن داروهای مفرّح ( داروهای روانی) استفاده می کرده اند.

(ر.ک تحفه حکیم مؤمن، بخش مفرّحات)

۲۷۵ - < ۱۸۰

۲۷۶ - < ۱۱۲

۲۷۷ - < ۱۱۳

۲۷۸ - سر مو: سر حلقه گیسو، سر موی زلف.

سر مویی: ذره‌ای.

«سر حلقه زلفش یک سر مو مانده بود تا به کمرش برسد، کمرش نیز آنقدر باریک بود که از موی هیچ فرقی نداشت.»

۲۷۹ - دام از پروین برکندن: زلف را از رخسار کندن و پریشان کردن، زلف را آشفته کردن و کندن.

«با ناخن گوشه چشمش را خراشید، خال رخسار و طره زلف را برکنند.»

کنایه است از بانگ و فریاد و بی تابی همراه با مجروح کردن صورت و کندن موی سر.

۲۸۰ - ۱۶۳ <

۲۸۱ - فندق: ناخن (مجاز به همانندی).

مُشک: موی، طره زلف (مجاز به همانندی).

گلشن: رخسار (مجاز به همانندی).

نرگس: چشم (مجاز به همانندی).

لاله از نرگس در دامن افشاندن: اشک خونین از چشم در دامن ریختن (مجاز به همانندی در کلام)، کنایه است از بی قرار بودن و بی تابی کردن.

معنی: موی برکند و با ناخن و نوک انگشتانش مشک زلف سیاه بر گونه‌ها و رخسار ریخت و موها را آشفته کرد، و اشک خونین از دیدگان جاری ساخت.

۲۸۲ - ۲۸۰ < بیت

## فهرست واژه‌های شرح شده در ابیات

آب * ۲۶۶	آتش در چیزی افکندن ۱۱۶
آب از جمال کسی	آونگ کردن ترنج از سیب
شکرریزان شدن ۱۰۵	۱۰۲
آب از دیده افشاندن ۱۵	آهنین دل ۹۳
آب دندان ۲۷۲	آهو ۵۸، ۶۲
آتش ۱۱۵، ۱۱۶	* ابرو ۱، < طاق ابرو

بادام ۶۴	ابروی شوخ سیه کار ۲
بادام تر ۶۷	اختر بام ۱۷
بار ۱۰۹، < نمکدان شکر بار	ارغوان ۷۷، ۷۹، ۱۱۸
باغ ۹۱، ۱۳۰، ۴۶	از چشم افتادن ۳
بام ۱۲۷، < اختر بام	از دست رفتن ۳۵
بامداد است ۱۱۹	از دل ۹۶، ۱۷۹
بت سیمین عذار ۹۳	اسد < برج اسد
بربر ۵۶	افعی ۱۶۶
برج اسد ۵۸	افعی ۱۶۷
برج ثور ۵۴	افعی در مهره بازی ۱۹۴
برج عقرب < ۳۴ عقرب	اقلیم خوبی ۵۱
بر طبق گذاشتن ۱۳۹	انار < درخت انار
برگ خیری رستن از ۱۱۸،	بابل < جادوی بابل، در چاه
۱۲۰	بابل افتادن
برگ نسرین ۷، ۱۲۱	برگ نیلوفر از لاله برآمدن
بستان افروز < گیل - رخ -	۲۵۶
بلبل نالنده ۹۶	باد ۲۴، ۳۵
بند ۱۱۰	باد است ۱۱۹

پری زاد ۵۶	بنفشه ۲۸، ۱۲۱
پسته ۷۴، ۱۰۲	بنفشه درودن ۱۴۷
پسته تنگ شکر خای ۱۰۴	بوی < به بوی ۱۸۶
پلنگان ۵۸	بهار < نوبهار
پوستین نافه چین را دریدن	به دلبندی ۱۴۱
۲۱۳	بهرام ۲۹
پی < صدپی	بید ۲۴
پیوست ۱	بیمار ۲
پیوسته ۲، ۶	بینی < تیغ بینی
تاب چهره ۱۱۶	پرند شبگون ۱۴۱
تاب در عنبر افکندن ۲۰۸،	پرواز کردن دل ۹۴
۱۱۴	پرواز گشتن بر کسی ۱۳۵
تذرو ۲۰	پروانه جستن ۳۷
ترسا ۲۲	پروین ۶۴، ۱۲۳، ۱۲۴ <
ترنج ۱۰۲	رسته - <، دام از برکندن
تنگ ۷۴، ۱۰۲، < در تنگ	پروین از عقرب نمودن ۲۰۶
کردن	پری ۲۵، ۵۶
تنگ بر شکر نهادن ۷۴	پری دخت ۳۹

چنبیری	تنگ شکر ۲۴۳، ۱۰۵
چون باد ۳۵	تیغ بینی ۷
چین ۱۷۵	تیهو ۹۴
چین از حبش نمودن ۱۲۷،	ثور < برج
۱۷۸	جادو ۱، ۶۸، ۹۸
حاجب ۱	جادوی بابل ۴، ۹۸
حبش ۱۲۷	جادوی کسی در چاه بابل
حدائق ۱۲۶	افتادن ۹۸
حرف عنبر ۸۷، ۱۰۱	جان ۱۰۸
حسن شکل ۲۷	جان عزیز ۹۷
حور ۵۶، < گلشن	جزع ۶۷، ۷۳، ۱۴۸
حوری پری زاد ۵۶	جعد قمرسای ۱۰۴
خال ساختن ۹۰	جلوه ۳۹
خال شبگون ۱-۸۴، ۱۶۱	جیفور ۸۶
خدّ ۹۱	چاه بابل ۹۸
خرده بینان ۱۶۲	چشم < از - افتادن
خرگاه ۱۹۶	چشم نهادن بر کسی ۷۴
خریدار ۹۷	چنبر دلگیر ۱۷۷ < طناب

در آتش افتادن ۸۹	خستن ۹۹
دربار رفتن ۱۰۹	خط ۹۲ < ریحان خط
دُرپوش ۲۵۳، ۱۰۶	خال و خلخال ساختن ۹۰
در پرده ۵۱	خلد ۲۳
در تنگ کردن چیزی ۱۰۲	خندیدن بر کسی ۱۳۷
در چاه بابل افتادن ۶۹	خورشید مصر ۳۱
درخت انار از تن سر بر زدن	خون دل عناب خوردن ۲۶۱
۱۱۱	خون کسی را در جوش کردن
دُر در دهن ریختن ۷۹	۱۳۷
در شور رفتن ۱۰۹	خون عناب ۲۶۲
دست < از - رفتن	خیری < برگ خیری
دل < پرواز کردن <، از دل،	خوبی ۲۳
دلبندی < به دلبندی	خورشیدپوش ۱۱۶
دل کمان را کشیدن ۴	داغ از زلف سیه داشتن ۲۲۱
دم ۱۳۰	داغ بر دل پر خون نهادن ۹۵
دو منزل ۹۳	دام از پروین بر کردن ۲۷۹
دو نار نورسیده سیمین ۱۵	دامن افشان شدن ۱۹
دو هاروت ۱۵۳	دُر ۱۱۷، ۱۰۶

دو هندو ۱۵۳	زعفران بر آمدن از ۱۳۰
دهان هیچ ۱۱۲	زمهریر دم ۱۳۹
دیوان دیوانی ۲۵	زنار ۸۴
راهب ۲۲	زنگی جعد ۱۸۴
رخ آوردن به ۵۴	زه کردن کمان بر کسی ۳
رخ بستان افروز ۱۱۸	زهره ۶۲
رسته پروین (!) ۱۲۴	ژاله چیدن از ۱۴۷
رطب چیدن ۲۴۸	سایه بان ۱۹۶
روان ۱۰۸	سرچشمه نوش ۱۰۶
روباه بازی آهو ۷۱	سر مو ۲۷۸
روح اعظم ۲۴۷	سر مویی، ۱۸۰، ۲۷۸
روز از شب بر آوردن ۱۲۷	سرو سیمین ۳۴
روضه بی حور ۱۲۹	سکون بر باد دادن ۱۶۸
ریحان ۱۰، ۱۲۶	سلاسل ۳۴
ریحان خط ۹۲	سمن چیدن ۱۳۲
ریحان دسته کردن ۱۳۲	سنبل ۳۴، ۱۱۵، ۱۲۴، <
زاغ ۹۱	سنبل ۱۹۰
زریری ۱۱۸	سنبل ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۶

شب شامی ۵۹، ۱۲۵، <	سنبل سر حلقه ۱۸۹
شام ۱۲۷، ۵۵	سواد از چیزی بردن ۱۲۵
شب نشینان ۱۶۲	سودا ۸۸
شب‌نم ۲۴۱	سودازده ۹۶
شراب از لب دادن ۱۹۹	سهی ۲۸
شرابی دادن از ۱۱۵	سیب ۱۰۲
شست ۸۰	سیب سیمین ۱۹۳، ۲۲۵
شعر مشک ریز ۱۹۹	سیلاب خونین ۶۴
شفتالود خوردن ۲۴۸	سیم ۶۷
شقایق ۱۲۶	سیماب ۶۷
شکر ۱۰۴، < شکر بار،	سیمین < سرو <،
نمکدان	دونار سیده
شکر بار ۱۰۹	سیمین عذار ۹۳
شکر چون ناردان ۱۱۱	شاخ ضیمران ۱۳۱
شکر ریزان شدن ۱۰۵	شام ۱۲۷، ۵۴
شکر ریزان مصری را خبر	شاه فلک ۱۳۴
دادن ۲۷۳	شب ۱۰۷
شهد شیرین ۱۰۷	شب خورشید پوش ۱۱۶

عصر ۲۴۰	شیران ۵۹
عزیز ۵۱	شیرگردون ۵۸
عقرب ۳۴، ۸۸، ۱۱۷ < قلب	شمع مه ۱۳۵
عقرب بر ماه منزل گرفتن	شوخی سیه کار ۲
۲۵۰	شور ۱۱۱، < در شور رفتن
عقیق ۱۵۹، ۱۵۰	شور در شکر افکندن ۲۰۸
عماری ۳۹	صدپی ۳
عناب دلکش ۱۱۵، ۶۷	صنوبر ۶۶
عنبر ۵۳، ۸۷، ۹۰، < حرف	ضمیران دسته کردن ۲۰۰
غریو ۳۲	طاق ۸
فصل گل ۹۵	طاق ابرو ۷
فغفور ۸۶	طبرزد ۹۹
فلفل ۸۹	طرف ۹۹
فندق ۱۲۴، ۲۸۱	طره ۱۴، ۵۵
قبه نور ۵۳	طناب چنبری ۷۷، ۱۵۲
قصب ۲۵۷	عبر ۷۴
قصب پوش ۱۵۸	عبیر افشاندن ۱۱۵
قصب شکر ۲۵۷	عذار ۱۵۰، ۹۳، ۲۵۴

گلشن حور ۵۳	قلب ۵
گلنار ۹۱	قلب عقرب ۱۱۷
گهر ۱۰۶	قمر ۹۹، ۱۰۴، ۱۴۱
لالا ۸۷، ۱۰۱	قمرسای ۱۰۴، ۱۴۰
لاله ۶۷، ۱۴۷، ۲۵۶، ۲۸۱	قندیل ترسا ۲۲
لاله از شکر درآوردن ۱۰۰	قوت روان ۱۰۸
لاله برگ ۱۰۰	کام ۱۰۸
لاله چیدن ۱۴۷	کمان < دل کمان را کشیدن
لایزالی < باغ	کماندار ۶
لعل ۸۷، ۱۰۱	کمان کشیدن بر کسی ۱، ۲،
لؤلؤتر ۸۷، ۱۰۰	۴، ۵
مار زلف ۸۵، ۲۱۵، ۱۶۷	کمند ۱۴۱
ماه ۵، ۱۷، ۳۴، ۷۷، ۱۰۷	کمندانداز ۲۱۱
ماه تابان ۱۰۷	گره گیر ۱۱۰
ماه کنعان ۲۲۷	گل ۲۸، ۳۵، ۱۳۲
مجاز < توضیح ۱	گل بستان افروز ۱۲۰، < رخ
محراب مریم ۲۴۷	بستان افروز
مرغول ۱۶۰	گلشن ۲۸۱، ۱۹۲، ۱۴۶

نبات مصر را خبر دادن ۲۷۳	مرغ نیم بسمل ۹۸
نرگس ۷۷، ۷۹، ۲۸۱	مروارید بر قمر بستن ۹۹
نسرین برگ ۷، ۱۲۱، ۱۲۴، <	مستان ۶
نسیم ۹، ۱۸۰	مشک ۲۸۱
نعل بر آتش ۲۶۵	مشک چینی ۷
نمکدان شکر بار ۱۰۹	مشک سیاه ۹۰
نعل بر آتش نهادن ۶۹	معالی ۴۴
نقاب ششتری ۱۵۲	منزل ۹۳
نقط زدن ۸۷، ۱۰۱	منزل بر ماه گرفتن ۲۵۰
نکته ۹	موی ۱۱۲
نگار ۵۷	میان ۱۱۲
نوبهار ۵۷	مه تابنده ۶۴
نوشاد ۳۷، ۵۶	مهر ۵۰، ۲۵۶
نهالی ۴۶، ۶۶	مهره ۸۵
نیلوفر بر آوردن ۱۰۰	مهره بازان ۱۶۷
نیم بسمل	نار < دو نار سیمین نور رسیده
نمک ۱۰۷	ناردان ۱۱۱، ۱۵
نیز < مه	نار کاووس ۱-۱۶۲، ۲۰

هیچ در هیچ ۱۱۲	هاروت ۸۴، ۷۳، ۶۲
یاسمن ۷۹، ۷۷	هاروت و ماروت ۶۲، ۹۱
یعقوب ثانی ۴۰	هرقل ۸۴
یوسف ۴۰	هندوان ۵
یاقوت پرازقند ۱۱۰	هندو ۶۸، ۵۹
یاقوت دُرپوش ۱۰۶	هوا ۷۹

## فهرست الفبائی واژه‌های خیال‌ساز

اخریام ۲-۶	آب حیوان ۱-۲۰
ارغوان ۳-۱۴	آب زندگانی ۱-۶
افعی ۱-۱۵	آتش ۱-۱۴
ایام جوانی ۳-۶	آفتابی از قلب ۲-۱۴
بادام ۲-۷	آهنین دل ۱-۱۱
بادام تر ۳-۷	آهو ۱-۷
باغ بهشتی ۴-۶	ابرو ۱

بامداد ۴ - ۱۴	پسته تنگ ۲ - ۱۳
بت ۵ - ۶	پیکر ۶
برگ خیری ۵ - ۱۴	تذرو ۱۱ - ۶
برگ نسرين ۶ - ۱۴	ترنج ۱ - ۱۸
بلبل ۶ - ۶	تنگ شکر ۲ - ۲۰، ۳ - ۱۳
بناگوش ۲	تیغ بینی ۱ - ۴
بنفشه ۲ - ۱۵	جادو ۵ - ۷
بوی ۳	جادوی مخمور ۶ - ۷
بهار ۷ - ۱۴	جام لعل ۳ - ۲۰
بهار قیصر ۷ - ۶	جان ۱۲ - ۶
بهشت ۸ - ۶	بخزع ۹ - ۷
بیدلرزنده ۹ - ۶	جعد پرشور گره گیر ۴ - ۱۵
بیمار ابرو ۴ - ۷	جعد قمرسای ۳ - ۱۵
بینی ۴	چاه زنخدان ۳ - ۱۶
پروین ۸ - ۱۴	چراغ زهره ۹ - ۱۴
پری ۱۰ - ۶	چشم ۷
پستان ۵	چشم آهو ۷ - ۷
پسته ۱ - ۱۳	چشم جادو ۸ - ۷

خط ۱ - ۱۰	چشمه کوثر ۵ - ۲۰
خم گیسو ۹ - ۱۵	چشمه نوش ۴ - ۲۰
خورشید ۱۵ - ۶	چنار ۱ - ۱۹
خورشید پیکر ۱۶ - ۶	چنبر دلگیر ۷ - ۱۵
خورشید مصر ۱۷ - ۶	چین ۵ - ۱۵
خیری ۱۱ - ۱۴	چین گیسو ۶ - ۱۵
دل ۱۱	حاجب ۱ - ۱
دندان ۱۲	حبش ۸ - ۱۵
دونار ۲ - ۵	حدائق ۱۰ - ۱۴
دهان ۱۳	حسن شکل ۱۳ - ۶
دیو دوداندود ۱۸ - ۶	خال ۸
رخ ۱۴	روز ۱۲ - ۱۴
رطب ۷ - ۲۰	خال شبگون ۱ - ۸
روح اعظم ۶ - ۲۰	خال مشکین ۱ - ۸
روز ۱۲ - ۱۴	خال هندو ۳ - ۸
روضه بی حور ۱۴ - ۱۴	خال نقطزن ۴ - ۸
روضه فردوس ۱۳ - ۱۴	خد ۱ - ۹
ریحان ۱۰ - ۱۵	خرمن گل ۱۴ - ۶

سهی ۴-۱۹	زاغ ۱۱-۱۵
سیب ۱-۱۶	زغفران ۱۵-۱۴
سیب سیمین ۲-۱۶	زلف ۱۵
سیم ۱۸-۱۴	زنخدان ۱۶
سیمین عذار ۱۹-۱۴	زنگی ۱۲-۱۵
شاخ سرو ۲۲-۶	سرچشمه نوش ۸-۲۰
شاخ سنبل ۱۶-۱۵	سرچشمه نوش ۴-۱۳
شاخ شمشاد ۵-۱۹	سرزلف ۱۳-۱۵
شاخ ضیمران ۱۷-۱۵	سرو ۲-۱۹
شام ۱۸-۱۵	سرو آزاد ۳-۱۹
شاه فلک ۲۰-۱۴	سرو دسته بسته ۱۹-۶
شب ۱۹-۱۵	سرو سهی ۲۱-۶
شب تار ۶-۸	سرو سیمین ۲۰-۶
شب خورشیدپوش ۲۱-۱۵	سمن ۱۶-۱۴
شب شامی ۲۰-۱۵	سمن برگ بهشتی ۱-۲
شراب ۹-۲۰	سمن روی ۱۷-۱۴
شعر مشک ریز ۲۲-۱۵	سنبل ۱۴-۱۵
شکر ۱۰-۲۰	سنبل سر حلقه ۱۵-۱۵

طناب چنبری ۱۵-۲۵	شکر چون ناردان ۱۳-۵
عبر ۷-۱۰	شکر خنده ۲۰-۱۱
عرعر ۱۹-۸	شکم ۱۷
عقرب ۱۵-۲۶	شفتالود ۲۰-۱۲
عقیق ۲۰-۱۴	شقایق ۱۴-۲۱
عمر جاودانی ۶-۲۴	شمشاد ۱۹-۶
عنا ب ۲۰-۱۵	شمع شبستان ۱۴-۲۳
عنا ب دلکش ۲۰-۱۶	شمع ماه ۱۴-۲۲
عنبر ۱۵-۲۷، ۸-۵	شمع نوشاد ۶-۲۳
عید مسیح ۶-۲۵	شهد شیرین ۱۳-۶
غنا ب ۱۸	صبح جهانتاب ۱۴-۲۴
فلفل ۸-۷	صبح صادقان ۱۴-۲۵
فندق ۲۲-۱	صنوبر ۱۹-۷
قامت ۱۹	ضمیران ۱۵-۲۳
قندیل ترسا ۶-۲۶	طاق ابرو ۱-۴
قدخمیده ۱۹-۹	طبرزد ۲۰-۱۳
قرص ماه ۱۴-۲۶	طره ۱۵-۲۴
قصب ۲۰-۱۷	طغار ۱۷-۱

گل اندام ۳۱-۶	قمر ۲۷-۱۴
گل بستان افروز ۲۹-۱۴	قوت روان ۱۸-۲۰
گلبوی ۲-۳	کام جان تنگ دستان ۷-۱۳
گل خندان ۳۴-۶	کبوتر ۲-۱۱
گلستان بهشت ۳۵-۶	کبک ۲۷-۶
گلستان عارض ۳۰-۱۴	کبک بهاری ۲۸-۶
گلشن ۳۱-۱۴	کبک دری ۲۹-۶
گلفام ۳۶-۶	کبک مست ۳۰-۶
گلی از باغ رضوان ۳۲-۶	کمان ۲-۱
گوزن کوهساری ۳۷-۶	کماندار ۳-۱
لاله ۳-۱۱	کمند ۲۹-۱۵
لاله ۳۲-۱۴	کمندانداز ۳۰-۱۵
لاله در خوی افتاده ۳۴-۴	گرفتار ۴-۱۱
لاله زار ۳۳-۱۴	گره گیر ۳۱-۱۵
لب ۲۰	گیسو مشکین ۳۲-۱۵
لعل ۱۹-۲۰	گل ۳۱-۶
لؤلؤ ۲-۱۲	گل ۲۸-۱۴
لؤلؤ تر ۳-۱۲	گل باغ رضوان ۳۲-۶

مُل ۲۰-۲۰	مار ۳۳-۱۵
موی ۱-۲۱	ماه ۳۸-۶، ۳۵-۱۴
مهتاب تابنده ۴۰-۱۴	ماه تمام ۳۶-۱۴
می ۴۴-۶	ماه پیدا در شام ۳۷-۱۴
میان ۲۱	ماه تابان ۳۹-۶
ناخن ۲-۲۲	ماهتاب شب نشینان ۴۱-۱۴
نار ۲۱-۲۰	ماه حلقه در گوش ۳۹-۱۴
نار پستان ۱-۵	ماه خورشیدوش ۴۱-۶
ناردان ۹-۱۳	ماه دربرج ثور ۴۲-۶
نار کاووس ۴۲/۱۴، ۲۷-۶	ماه قصب پوش ۳۸-۱۴
نافه تاتار ۳۶-۱۵	ماه گلبوی ۴۳-۶
نافه چین ۳۵-۱۵	محراب ۵-۱
نبات مصر ۲۲-۲۰	مرغ نیم بسمل ۵-۱۱
نرگس ۱۲-۷	مروارید ۱-۱۲
نرگسدان ۱۳-۷	مستان ۱۱-۷
نسرین ۴۳-۱۴	مشک چینی ۳۴-۱۵
نسیم خلد ۱-۳	مشک سیاه ۸-۸
نگارستان چین ۴۵-۶	

نمکدان ۸-۱۳

نوبهار خرم ۴۶-۶

هاروت ۱۴-۷

هاروت بابل ۱۵-۷

هندو ۳۷-۱۵

هیج ۱۰-۱۳

یاسمن ۴۴-۱۴

یاقوت ۲۳-۲۰، ۱۱-۱۳

یاقوت دُرپوش ۱۲-۱۳

یعقوب ثانی ۴۷-۶

یوسف ۴۸-۶

پایان





طرح روی جلد: مسلم عباسی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

قیمت ۲۵۰ تومان